

ترجمه انگلیسی این مقاله نیز تحت عنوان :
A Schematic Explanatory Pattern for the Psychological Process of
Achieving Environmental Meaning and Actualizing Sense of Place
Focusing on the Intervening Role of the Perception.
در همین شماره مجله به چاپ رسیده است.

تبیین الگوواره‌ای فرآیند روان‌شناختی حصول معنای محیطی و تحقق حس مکان با تمرکز بر نقش واسط ادراک

حسین رضایی^۱، غزال کرامتی^۲، مزین دهباشی شریف^۲، محمدرضا نصیرسلامی^۴

۱. پژوهشگر دکتری معماری، گروه معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
۲. عضو هیئت علمی و استادیار گروه معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
۳. عضو هیئت علمی و استادیار گروه معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
۴. عضو هیئت علمی و استادیار گروه معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۵/۰۸ تاریخ اصلاح: ۱۳۹۷/۰۴/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۴/۲۵ تاریخ انتشار: ۱۳۹۷/۰۸/۰۱

چکیده

بیان مسئله: امروزه چگونگی و کیفیت حصول معنای محیطی و متعاقباً تحقق مرتبه‌ای از مراتب حس مکان، بنا به اهمیت آن در معماری به‌ویژه با ظهور دانش روان‌شناسی محیطی مورد توجه خاص قرار گرفته است. با توجه به این مسئله و اعتقاد به روش‌مندی غالب در علوم رفتاری، به نظر می‌رسد که تلاش برای تبیین فرآیند طراحی محیطی از مجرای روش‌های رایج در سایر علوم و آرایه الگوهای فراگیر تشریح‌کننده آن، یکی از نیت‌های اصلی همنشین کردن این حوزه‌های دانش باشد. اهمیت این تطابق از منظر اثربخشی بیشتر محصولات معماری در دنیای معاصر، حائز توجه بوده و موضوع اساسی این پژوهش را در بر می‌گیرد. بنابراین سؤال اصلی این تحقیق عبارت از این است که عوامل اصلی مؤثر و مکانیسم اثر در فرآیند شکل‌گیری معنای محیطی و متعاقباً تحقق مراتب مختلف حس مکان چیست و چگونه می‌توان آن را در قالب یک الگوی مولد ساختاری تشریح نمود؟

هدف: هدف اصلی پژوهش، واکاوی چگونگی حصول معنای محیطی و متعاقباً تحقق حس مکان با نگرشی سیستمی مبتنی بر شناخت ابعاد و مراتب وجودی انسان و به صورت یک الگوی روان‌شناختی است. روش: با توجه به ماهیت اکتشافی تحقیق، راهبردی کیفی از نوع پیمایشی با عنوان نظریه‌یابی زمینه‌ای ساخت‌گرا انتخاب شد که به منظور شناسایی متغیرهای اساسی مسئله و استنباط روابط بین آنها علاوه بر روش توصیفی - تحلیلی از مصاحبه‌های نیمه‌ساختار یافته با تعدادی از متخصصین حوزه‌های معماری و طراحی محیطی بهره گرفته و به آرایه و تبیین نظریه تحقیق منجر شده است.

نتیجه‌گیری: در این تحقیق نقش متغیر ادراک محیطی از ابعاد مختلف مورد تمرکز قرار گرفت و نهایتاً به دلیل محوریت آن در تعریف انتظارات انسان از محیط و تعیین رفتار واکنشی وی، به عنوان کانون فرآیند در الگوی پیشنهادی معرفی شد. بر این اساس، الگوی ساختاری مولدی مشتمل بر سه رکن اصلی اجزاء، نظام ساختاری (سینتکس) و معنا آرایه شد که به ترتیب با عوامل و عناصر کالبدی، رفتار محیطی و احساس محیطی معادل‌سازی شده است. می‌توان اذعان داشت که الگوی پیشنهادی دارای قابلیت کاربرد برای ارزیابی هدف‌مند معناداری در محیط‌های موجود و همچنین بهره‌گیری در طراحی محیط‌های معنادار جدید است.

واژگان کلیدی: الگوهای مولد ساختاری، ادراک، قابلیت‌های محیطی، معنا، حس مکان.

* نویسنده مسئول: ۰۹۱۲۲۰۵۶۱۷۴@Gh.Keramati@iauctb.ac.ir

این مقاله برگرفته از رساله دکتری حسین رضایی تحت عنوان «واکاوی تأثیرات روان‌شناختی مکان بر خلاقیت کاربران محیط (نمونه موردی: بررسی تأثیر فضاهای آموزشی بر خلاقیت دانشجویان رشته معماری)» است که به راهنمایی دکتر غزال کرامتی و مشاوره دکتر مزین دهباشی شریف و دکتر محمدرضا نصیرسلامی در دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی در دست انجام است.

مقدمه

نگرش سیستمی و توأمان روان‌شناختی با توجه به مراتب مختلف وجودی انسان به عنوان کاربر آثار معماری به این سؤال پاسخ داده شود که چگونه عوامل کالبدی، تحت‌تأثیر مکانیسم ادراکی انسان منجر به شکل‌گیری معنای محیطی و متعاقباً به‌روز احساس نسبت به مکان می‌شود؟ به عبارتی در یک سطح کلان، آیا می‌توان فرآیند شکل‌گیری و ادراک معنا و متعاقباً احساس محیطی را به صورت الگوواره‌ای فراگیر تشریح نمود؟ و در سطحی خرد، چه عوامل کالبدی و مؤلفه‌های روان‌شناختی در این فرآیند حائز اهمیت است؟

پیشینه تحقیق

ارایه یک ساختار کلی برای تشریح چگونگی رهیافت به معنای محیطی از مجرای طراحی، ارتقای زیبایی ناشی از آن و متعاقباً بروز حس مکان از مناظر مختلف و در حوزه‌های متعددی مورد تحقیق قرار گرفته است. لازم به ذکر است که ریشه این تلاش‌ها به الهام محققین حوزه‌های مختلف از الگوهای ساختاری و قواعد دستوری زبان باز می‌گردد که منجر به شکل‌گیری دستور زبان شکلی و به عبارتی کوشش برای فرموله‌کردن زیبایی شد. در این راستا استینی و گیپز (Stiny & Gips, 1972) در تحقیقی تحت‌عنوان "دستور زبان شکل و مختصات مولد در نقاشی و مجسمه‌سازی" به معرفی قواعد دستوری مرتبط با اشکال و نحوه کاربرد آن به عنوان یک روش تولید اولیه پرداختند. آنها با استناد به تحقیق بیرکف^۱ تحت‌عنوان "اندازه زیبایی" و تحقیق ایزنک^{۱۱} با نام "تبیین فرمول زیبایی به روش تجربی"، تلاش کردند تا به جای رویکرد فلسفی در قبال زیبایی از فرمول برای تبیین آن استفاده کنند. به زعم ایشان، محصول و خروجی این قواعد شکلی عبارت است از آثاری هنری با سادگی و وضوح مشخصات و در عین حال پیچیدگی بصری بالا که دستیابی به آنها با ابزارهای دیگر بسیار دشوار خواهد بود (Stiny & Gips, 1972). متعاقب این تحقیق، استینی ایده‌هایش را در باره قواعد دستوری مبتنی بر ساخت اشکال گسترش داد و در تحقیقات خود مدل‌های فرمالی از آن ارایه کرد که بررسی برخی فرصت‌ها برای دستیابی به فرمول‌بندی الگوریتمیک زیبایی را میسر می‌ساخت. وی به‌ویژه بر ترکیب هندسی (اقلیدسی) منتسب به رویه ساخت شکل شامل برگردان، چرخش، انعکاس، تغییر مقیاس و ترکیب تأکید می‌ورزد (Stiny, 1980) و بیان می‌کند که اشکال خالص اولیه، اجزای سازنده الگوی پیشنهادی او را تشکیل داده و سینتکس^{۱۲} یا نظام ساختاری حاکم بر آنها عبارت است از مجموعه قوانین ترکیب اشکال در هندسه اقلیدسی. در نتیجه، معنای حاصل از فرآیند تأثیر نظام بر اجزاء، معادل با طرح یا شکل نهایی مناسب است. تلاش استینی در حوزه‌ها و رشته‌های گوناگون،

معماری یکی از مهم‌ترین حوزه‌های هنری و در عین حال کاربردی تأثیرگذار بر انسان و فرهنگ بشری بوده و به همین دلیل دارای اهمیت فراوانی در جوامع انسانی است. با توجه به انتظارات روزافزون از این رشته برای پاسخ‌گویی به نیازهای مختلف و متغیر انسان در ابعاد گوناگون فیزیکی و غیر فیزیکی، اخیراً ضرورت مرتبط‌ساختن آن با دانش روان‌شناسی و کاربرد روش‌های علوم رفتاری در طراحی و نقد فضا مورد توجه ویژه قرار گرفته است. ماحصل درک این ضرورت، ظهور دانش روان‌شناسی محیطی^۱ است که در واقع فصل مشترک علوم طراحی محیطی از جمله معماری و علوم رفتاری بوده و باور بر روش‌مندی امور و پدیده‌ها و ساختار محوری معنادار در آنها را مورد تأکید قرار می‌دهد. در این راستا و به منظور تبیین فرآیند ساختاری حصول معنا از مجرای یک تلاش معمارانه، توجه به مقوله الگوهای ساختاری یا قواعد دستوری^۲ که در حوزه زبان و متعاقباً حوزه‌های غیرزبانی رایج شده، مفید به نظر می‌رسد. اهمیت الگو و مفاهیم مرتبط با آن در علوم طراحی محیطی و از جمله معماری با تمرکز بر دغدغه ایجاد کیفیت مطلوب در فضاهای معماری به عنوان یکی از مهم‌ترین اهداف معماران و پژوهشگران این حوزه بارز است و به اتکای طراحان بر تجربیات بشر و دستاوردهای پیشین انسان و ساختاربخشی به آنها به منظور رهیافت به نتایج بهتر دلالت دارد و البته باید توجه داشت که تنها با بهره‌گیری از الگوها است که امکان تولید و ارایه آثار فاخر معماری به دور از تقلید و تکرار فراهم می‌شود (سلطانی و منصور، ۱۳۹۱). لذا بر این مبنا و با توجه به اینکه هدف غائی معماری و روان‌شناسی محیطی نیل به تحقق مراتب بالایی از حس مکان است، تحقیق حاضر به دنبال ارایه الگویی مولد است که به صورت عام دربرگیرنده تسلسل شئون دستیابی به این هدف از مجرای فرآیند طراحی معماری باشد. شایان ذکر است که در این راستا تلاش‌های متعددی صورت گرفته و از مهم‌ترین آنها می‌توان به تحقیقات بنیادین استینی^۳ و گیپز^۴ (Stiny & Gips, 1972)، استینی (Stiny, 1980)، الکساندر^۵ (Alexander, Ishikawa, Sil-1978, 1975)، (verstein, Jacobson, Fiksdahl-King & Angel, 1977)، هیلیر^۶ و هنسن^۷، هیلیر، مایال^۸ و هال^۹ اشاره کرد که هر یک به نحوی به ارایه الگویی ساختاری برای تبیین فرآیند طراحی در حوزه‌ای خاص پرداخته‌اند. نکته قابل توجه در این باره، انحصاری بودن الگوهای به‌دست آمده از اکثر این تحقیقات به یک حیطه خاص طراحی و عدم شمول فراگیر آنها از یک سو و به‌ویژه عدم توجه به ابعاد روان‌شناختی این فرآیند در ارتباط انسان و محیط کالبدی از سوی دیگر است. بنابراین در این پژوهش سعی می‌شود تا با بهره‌گیری از یک

چیکسنتمیهالی (Csikszentmihalyi, 1996) معانی روان‌شناختی موردنظر هر یک به نحوی با معانی معمارانه یکی شده است. این نگرش حاکی از تحقق مراتب بالایی از حس مکان در زندگی انسان بوده و بخش قابل توجهی از آن یا به عبارتی معناداری مکان، توسط عوامل کالبدی و ظرفیت آنها برای تأمین نیازهای کاربر رقم می‌خورد. همان‌گونه که الکساندر (Alexander, Ishikawa, 1977) در تحقیقات خود به ارایه مجموعه‌ای از الگوها معطوف شد که قابلیت کاربرد در طراحی و ساخت محیط‌های کالبدی را به نحوی اشتراکی (امکان مداخله کاربر) داشته و از این طریق، اصول بنیادین و منشأ دستیابی به راه بی‌زمانی را مطرح ساخت. در همین رابطه یورگنسن^{۲۱} و استدمن^{۲۲} (Steadman, 2004) در مقاله‌ای با عنوان "حس مکان به عنوان یک وابستگی: نگرش صاحبان املاک ساحلی نسبت به مستغلات خود" به ارایه مدلی پرداختند که در آن بُعد رفتاری مکان به عملکرد، بُعد عاطفی آن به معنا و بُعد شناختی آن به فرم نسبت داده می‌شود. هر چند که به نظر می‌رسد همه این ابعاد با یکدیگر هم‌پوشانی داشته و به سادگی قابل تفکیک نباشند. اسکنل^{۲۳} و گیفورد^{۲۴} (Scannell & Gifford, 2010) نیز در مقاله‌ای با عنوان "تعریف دل‌بستگی به مکان: یک چهارچوب سه‌گانه سازمان‌دهنده" رهیافت به این مهم را در قالب یک چهارچوب شامل سه عنصر شخص (فردی و جمعی متأثر از تاریخ، مذهب و فرهنگ)، فرآیند روانی (اثر، ادراک، شناخت و رفتار) و مکان (مشمول بر جو اجتماعی و جو کالبدی) تصویر نموده‌اند. با این توضیح که شخص در مدل مذکور به معانی تجربی حاصل از مکان برای کاربر آن اشاره دارد. فرآیند شامل ابعاد روان‌شناختی اثرگذاری (شادی، غرور و علاقه)، ادراک و شناخت (حافظه، دانش و ذهنیت‌ها) و رفتار (دوری‌گزینی یا نزدیکی و مشارکت در بازسازی) در مکان بوده و نهایتاً مکان، ویژگی‌های مکانی از نوع فیزیکی (محیط طبیعی یا مصنوعی) و مبتنی بر خاطرات جمعی (فضاهای عمومی و نمادها و نشانه‌های جمعی) را مورد تأکید قرار می‌دهد (Scannell & Gifford, 2010; Najafi & Kamal, 2012). فرآیند این مدل، قابل توجه است و در مقیاس کلان به همه عناصر دخیل در ایجاد معنای محیطی و حس مکان تأکید دارد. اما در مقیاس خرد و مرتبط با فضای کالبدی به جزئیات و مکانیسم اثر آنها نمی‌پردازد. اسکنل و گیفورد در مقاله دیگری با عنوان "مزایای روان‌شناختی تجربه حس دل‌بستگی به مکان" که در سال ۲۰۱۷ در مجله روان‌شناسی محیطی منتشر نمودند با تأکید بر نوع وابستگی شناختی - عاطفی این حس و استفاده از روش تحلیل محتوای کمی به ارایه ۱۳ دسته از این مزایا شامل ایجاد خاطره، تعلق،

منجر به جلب توجه بسیاری از محققین شد و لذا نقش وی در ایجاد بستری رسمی برای تعریف الگوریتمیک زبان در طراحی دو و سه بُعدی مبتنی بر مفهوم دگردیسی شکل به واسطه فرآیندهای هندسه اقلیدسی حائز اهمیت است. با پیشرفت و تحول ساختارهای دستوری شکل، دو کارکرد متفاوت برای آن ایجاد شد که از یک سو به تحلیل و ارزیابی یک اثر موجود، متمرکز شده و از سوی دیگر در طراحی و تولید یک اثر جدید، مفید واقع می‌شود. بر همین اساس، تمایل برای تحلیل بسیاری از آثار هنری ارزشمند به‌ویژه در حوزه معماری از این منظر ایجاد شد. یکی از نمونه‌های بارز این امر، معماری دوره رنسانس معمار ایتالیایی به نام پالادیو^{۲۵} بود که قواعد ساختاری طراحی او بر مبنای تناسبات طلایی شکل گرفته است (Sass, 2007). بررسی ساختار شکلی ساختمان‌های پالادیو توسط محققینی چون استینی (Stiny, 1978)، شین^{۲۶} (Shin, 1996)، مارچ^{۲۷} (March, 1999)، و ساس (Sass, 2007) صورت گرفت. نمونه تحلیل‌های دیگری از این دست که به قواعد ساخت شکل در معماری پرداخته‌اند بر مواردی چون چای‌خانه‌های ژاپنی (Knight, 1981)، کلیساهای شهر رن^{۲۸} (Buelinckx, 1993)، خانه‌های سنتی ترکیه (Cagdas, 1996)، پنجره‌های ساختمان‌های رایت^{۲۹} (Rollo, 1995)، محوطه‌سازی و معماری منظر (Mayall & Hall, 2005) و الگوی حرکتی افراد در فضاهای باز (Hillier & Hanson, 1984; Hillier, 1996) معطوف می‌شود. پیشرفت این قواعد از بُعد محتوایی به‌ویژه با توجه به مقولات روان‌شناختی مرتبط با مخاطبان محصول، نقطه عطفی در این حوزه از دانش به شمار می‌آید. در این ارتباط، بررسی‌های الکساندر و همکاران (Alexander, Ishikawa, 1977) و پالاسما^{۳۰} (Pallasmaa, 2005) به این مهم منجر شد که معنای یک محیط کاملاً با نحوه تأثیرگذاری آن بر افراد هم‌بسته است. در این باب الکساندر اظهار می‌کند که معیار اصلی هر محیط زندگی برای ارتقای روحیه انسان، یک ویژگی کیفی درونی است که جستجوی دائم بشر در زندگی به حساب می‌آید. در واقع این جستجو برای لحظات و موقعیت‌هایی است که احساس سرزندگی بیشتری در بر دارد. در تناظر با این مفهوم، چیکسنتمیهالی^{۳۱} اصطلاح "تجربه متعالی" را به کار می‌برد و ابراز می‌کند که این تجربه بهینه و مطلوب را می‌توان سیلان^{۳۲} (جریان) نامید. نتیجه تحقیقات وی بر افراد متعدد حاکی از آن بود که این حس مطلوب، زمانی رخ می‌نماید که امور به صورت روتین و بدون تلاش ویژه در عین هوشیاری و خودآگاهی سطح بالای آنها پیش می‌رود (Csikszentmihalyi, 1996). لذا می‌توان چنین استنباط کرد که در زبان الگوی الکساندر و در نظریه سیلان

به این که بر چپستی مکانیسم اثر در فرآیند شکل‌گیری معنا متمرکز می‌شود و به تکمیل نظریات موجود در رابطه با این مهم می‌پردازد، اصولاً یک تحقیق از نوع توسعه‌ای است که به واسطه اهمیت و قابلیت کاربست نتایج حاصل در دنیای واقعی، نقش کاربردی آن نیز قابل توجه است. متناسب با ماهیت مسئله پژوهش، از روش نظریه‌یابی زمینه‌ای^{۲۶} (Glaser & Strauss, 1967) و نوع ساخت‌گرای^{۲۷} آن استفاده شد که برگرفته از روش تحقیقی سنتی برای تصدیق یا رد یک فرضیه به واسطه جمع‌آوری و تحلیل اطلاعات است. با این تفاوت که در آن، فرضیه آغازین به صورت دقیق وجود ندارد و به تدریج به عنوان پاسخ به سؤال اصلی تحقیق حاصل می‌شود (Blumer, 1969). نظریه‌یابی زمینه‌ای ساخت‌گرا (Charmaz, 2000) از قالب و چهارچوب نظریه‌یابی زمینه‌ای استفاده می‌کند و آن را از ریشه‌های خردگرایی صرف به یک وضعیت ساخت‌گرا و تفسیرپذیر ارتقاء می‌دهد. با این توجیه که دانش عبارت است از مجموعه‌ای از ساختارهای تألیف شده توسط انسان (Raskin, 2002) و نه کشف بی‌طرفانه حقیقت‌های عینی (Castello & Botella, 2006). مضمون این بیان عبارت است از اینکه معنا همواره در یک فرآیند تفسیری قابل تغییر است. چارمز (Charmaz, 2000) در این باره بیان می‌کند که روش نظریه‌یابی زمینه‌ای را که مبتنی بر نظر افراد مجرب مرتبط با موضوع است باید به واسطه رویکرد ساخت‌گرایی (مداخله تفسیری محقق) غنی ساخت. لذا معنای موردنظر در یک تحقیق، یک معنای ساختاریافته از حقیقت موجود خواهد بود.

در بستر چنین تحقیقاتی، گلاسر^{۲۸} محققین را به استفاده از تجربیات حرفه‌ای و شخصی خود برای حصول دانشی عمیق نسبت به داده‌های زمینه‌ای تشویق می‌کند. چرا که این تجربه معمولاً در شکل‌گیری و کسب آگاهی از کلیت صحیح سؤال اولیه تحقیق بسیار مؤثر واقع شده و متعاقباً در فرآیند تحلیلی تحقیق نیز راه‌گشایی می‌کند. همچنین باید اشاره کرد که یکی از اصول اساسی موجود در این روش، امکان عقب‌گرد و فاصله گرفتن از داده‌ها به منظور ایجاد مدل‌های مفهومی انتزاعی از آنها است (Glaser, & Strauss, 1967) که در این تحقیق قابل مشاهده است. این اصل، راهی برای کنترل تمایلات محقق نسبت به دسته‌بندی سلیقه‌ای داده‌ها بوده و این امکان را ایجاد می‌کند که داده‌ها متناسب با ماهیت آنها دسته‌بندی شوند (Ibid). در نظریه‌یابی زمینه‌ای، دستیابی به اطلاعات تا جایی ادامه می‌یابد که دسته‌های مختلف در دسته‌بندی اطلاعات، اشباع شوند (تکرار یافته‌های حاصل). لازم به ذکر است که انتخاب این روش به دلیل تناسب با ماهیت اکتشافی مسئله، ساختارمندی و سازگاری دقیق دادگان کسب شده (Pidgeon & Henwood, 1996)،

تمدد اعصاب، عواطف مثبت، حمایت از فعالیت، آرامش و امنیت، خودشکوفایی، آزادی، سرگرمی، ارتباط با طبیعت، عمل‌گرایی، خلوت و زیبایی‌شناسی پرداختند.

در همین راستا، لویکا^{۲۵} (Lewicka, 2011) در یک مقاله مروری جامع به بررسی چند صد تحقیق منتشر شده از سال ۱۹۷۰ به بعد درباره معنای محیطی و حس‌مکان پرداخته و در نهایت با استناد به مدل سه‌جزئی ارائه شده توسط اسکنل و گیفورد (Scannell & Gifford, 2010) بیان می‌کند که عمده تحقیقات صورت گرفته در این حوزه، بر بُعد شخص و تفاوت‌های فردی (یکی از اجزای مدل مذکور) تأکید بیشتری داشته است. به عبارتی، نتیجه‌گیری لویکا بر گستره تغییرپذیری متغیر میانجی ادراک در فرآیند مورد بحث و در نتیجه اهمیت آن دلالت دارد.

در این حوزه می‌توان به تحقیقاتی در داخل کشور نیز اشاره نمود که به موضوع پژوهش حاضر به نحو مستقیم یا غیر مستقیم مربوط می‌شوند. از آن جمله فلاحت (۱۳۸۵) در تحقیقی با عنوان "مفهوم حس‌مکان و عوامل شکل‌دهنده آن" حس‌مکان را ناشی از ارتباط درونی انسان و ویژگی‌های محیطی بر پایه تصورات ذهنی وی می‌داند. مدل پیشنهادی تحقیق مذکور، علی‌رغم اینکه معنا را در ارتباط با فعالیت‌های بروز یافته در محیط قلمداد نمی‌کند، هر دو را عاملی می‌داند که تحت تأثیر ویژگی‌های کالبدی یک محیط به بروز حس مکان منجر می‌شوند. همچنین علی‌الحسابی (۱۳۹۶) در تحقیقی تحت عنوان "ارایه مدل مفهومی معنای مکان و شاخص‌های تداوم آن (تحلیل پدیدارشناسانه تفسیری تجربیات زیسته افراد)" با استفاده از اصول نشانه‌شناسی و رویکرد پدیدارشناسانه به بررسی مفهوم معنای مکان پرداخته و نتایج حاصل را به واسطه نظرسنجی از کاربران محیط مورد اعتبارسنجی قرار می‌دهد. بر این اساس، وی اذعان می‌دارد که رابطه انسان و محیط در برگیرنده شاخص‌های متعددی بوده که از میان آنها دو شاخص سرزندگی عملکردی و غنای محتوایی فعالیت‌ها واجد بیشترین اشارات معنایی هستند. لازم به توضیح است که پژوهش حاضر بر مبنای تحقیقات فوق‌الذکر و به‌ویژه تحقیق الکساندر و تیم وی (Alexander, Ishikawa, Silverstein, Jacobson, Fiksdahl-King & Angel, 1977) شکل گرفته و به دنبال توسعه و تدوین الگویی فراگیر مبتنی بر چگونگی حصول معنا و بروز احساس محیطی در مقیاس معماری بوده است.

روش انجام پژوهش

تحقیق حاضر از منظر هدف در وهله اول دارای وجوه اکتشافی بوده و سعی بر یافتن عوامل کالبدی مؤثر و چگونگی ساز و کار فرآیندی حاکم در مقوله مهم حس‌مکان دارد. لذا با توجه

نظری پژوهش در دو بخش عمده روان‌شناسی محیطی و قواعد دستوری مطرح می‌شود که در هر کدام به تفصیل به سازه‌ها و مفاهیم مورد نیاز بخش تحلیلی تحقیق پرداخته شده و نهایتاً چهارچوب نظری تحقیق در قالب مدل مفهومی آن ارائه می‌شود.

روان‌شناسی محیطی

روان‌شناسی به صورت علمی از اواخر قرن هفدهم میلادی پا به عرصه ظهور نهاد. این علم عبارت است از بررسی عملی رفتار و فرآیندهای ذهنی انسان که تحت رویکردهای متعددی مورد بررسی قرار می‌گیرد. در همین راستا باید عنوان کرد که یکی از مهم‌ترین حوزه‌های رفتاری ذهن انسان در مواجهه با محیط صورت می‌پذیرد و اهمیت این موضوع و تأثیر آن بر زندگی بشر منجر به پدید آمدن شاخه‌ای از علم روان‌شناسی تحت عنوان روان‌شناسی محیطی شده است. هر چند که ضرورت این مسئله حتی قبل از ظهور این حوزه از دانش درک شده و برخی از افراد به آن اشاره کرده بودند. به عنوان مثال چرچیل^{۲۹} در سال ۱۹۴۳ بیان کرده بود که ما به ساختمان‌ها شکل می‌بخشیم و از این‌جا به بعد آنها به ما شکل می‌دهند (چرچیل به نقل از Gosling, Gifford & Mccuan, 2014). با این وجود موضوع روان‌شناسی محیطی از اواخر دهه شصت قرن بیستم به طور آکادمیک مطرح شد. پروشانسکی^{۳۰}، ایتلسن^{۳۱} و ریولین^{۳۲} در سال ۱۹۷۰ میلادی ظهور علم روان‌شناسی محیطی را در کتابی با عنوان "روان‌شناسی محیطی: انسان و محیط اجتماعی - کالبدی" اعلام کردند (Lang, 1980). جنبش‌های دوره معماری مدرن و نقدهای انجام شده در باب فضاهای کسالت‌آور و جرم‌خیز در مجتمع‌های مسکونی و شهرهای مدرن را نیز می‌توان سرآغازی بر لزوم توجه به نیازهای روانی انسان از محیط مطلوب و ضرورت شکل‌گیری این حوزه از دانش دانست. در این گستره علمی، محیط زندگی انسان به مثابه ظرف رفتارها و فعالیت‌های وی قلمداد شده و تحت عنوان قرارگاه رفتاری^{۳۳} معرفی و مورد بررسی قرار می‌گیرد. لذا فرض اصلی بر این است که رفتار و تجارب انسان را نمی‌توان بدون توجه به شرایط محیطی و به صورت مجزا مد نظر قرار داد. همانطور که الکساندر بیان کرد «الگوی رویدادهایی را که بر زندگی در بناها و شهرها غالب است، نمی‌توان از فضاهایی که در آن رخ می‌دهند جدا کرد». بنابراین می‌توان ادعان داشت که رابطه میان انسان و محیط یک رابطه دو طرفه است که از طریق ادراک صورت می‌گیرد. اگر انسان یا ادراک‌کننده فضا به عنوان ذهنیت و محیط اطراف (فضای مورد ادراک) به عنوان عینیت در نظر گرفته شود، رابطه ذهنیت و عینیت یک رابطه دیالکتیک^{۳۴} بوده و دارای گفتمان است که روان‌شناسی محیطی به بررسی آن معطوف می‌شود

ظهور یافته‌ها و مفاهیم اولیه تحت فرآیندهای توسعه نظری و متعاقباً اکتشافی (Furniss, Blandford & Curzon, 2011)، رهیافت به نتیجه مطلوب از فرآیند تحقیق در زمان مناسب، تدقیق مکرر یافته‌ها و در نتیجه بلوغ نهایی و قابلیت استناد بالای آن است.

پیش‌برد تحقیق در قالب روش مذکور بدین شرح بوده که پس از مرور و مطالعه مفصل ادبیات مرتبط و با توجه به قرابت حرفه‌ای محققین با موضوع، مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته‌ای طراحی و با ۱۲ نفر از متخصصین حوزه معماری و طراحی محیطی به منظور کنکاش در بستر موضوع انجام شد. هدف اساسی در این مصاحبه‌ها روشن ساختن وجوهی از محیط کالبدی بود که به عنوان تقویت‌کننده معنا و احساس محیطی، توسط افراد خبره درک می‌شود. افراد مورد مصاحبه از اساتید رشته معماری دانشگاه‌های دولتی و غیردولتی با رنج سنی ۳۵ تا ۶۰ سال و سوابق کاری و آموزشی متفاوت (۵ تا ۳۰ سال) انتخاب گردید که با مراتب مختلف علمی و توزیع جنسیتی یکسان (۶ نفر زن و ۶ نفر مرد) در نظر گرفته شد. قابل توجه است که نحوه انتخاب این افراد به صورت نمونه‌گیری در دسترس بوده و در معرض سؤالات یکسان به گونه‌ای هدف‌مند قرار گرفتند. مصاحبه‌های مذکور معمولاً با سؤالات کلی در مورد تفسیر و تعریف شخصی افراد از معنای محیطی و ماهیت آن آغاز شده و نهایتاً بر یک سؤال اصلی متمرکز می‌شد که "وقتی احساس خوبی دارید، عمدتاً کجا و در چه حالی هستید؟". سپس با یک سری سؤالات تکمیلی، جزئیات مسئله مورد پردازش قرار می‌گرفت. اطلاعات به‌دست آمده در قالب جمله، عبارت و یا حتی کلمه‌ای که به نحوی بیان‌گر احساس قابل توجهی برای مصاحبه‌شونده بود، به عنوان واحدهای اطلاعاتی گردآوری و دسته‌بندی شد. البته باید اشاره کرد که در ابتدا صرفاً گردآوری کلیه اطلاعات صورت گرفت و سپس به دسته‌بندی و کدگذاری داده‌های مشابه پرداخته شد، تا میزان خطای جهت‌گیری حین گردآوری اطلاعات در این فرآیند به حداقل رسیده و محتوای لازم جهت تحلیل در مراحل بعد میسر شود. در دسته‌بندی اولیه این واحدهای اطلاعاتی از یافته‌های تحلیلی مرور ادبیات استفاده شد و در مرحله بعد، تکرار داده‌ها یا به عبارتی اشباع اطلاعاتی به‌دست آمده از مصاحبه‌ها در هر دسته به عنوان معیار صحت‌سنجی لحاظ شد. در نهایت برای تفسیر و تدقیق نتایج به دست آمده از استدلال منطقی استفاده شد و مداخله تطبیقی - تفسیری محققین به منظور رهیافت به نظریه صورت پذیرفت.

مبانی و چهارچوب نظری تحقیق

با توجه به موضوع تحقیق و ماهیت چندبُعدی آن، مبانی

(نصیرسلامی و سوهانگیر، ۱۳۹۲).

ادراک محیطی

نظام عصبی و ادراکی انسان، مسئول برقراری ارتباط بین وی و محیط زیست او است و به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر امکانات و محدودیت‌های خاصی را به همراه دارد. لذا نمی‌توان بدون توجه به فرایندهای درک و فهم محیط از جانب افراد و ساز و کارهای مرتبط با آن نسبت به مداخله در محیط و طراحی آن اقدام کرد. به عبارتی همین درک و فهم کاربر است که در نهایت تعبیر و تفسیر وی را از محیط شکل می‌دهد و عمدتاً به شکل رفتار در محیط بروز می‌کند (براتی و سلیمان‌نژاد، ۱۳۹۰). با این توضیح که اطلاعات محیطی از طریق فرایندهای ادراکی و به وسیله طرح‌واره‌های ذهنی برانگیخته شده و توسط نیازها و البته انگیزش‌های انسانی هدایت می‌شود. این طرح‌واره‌ها تا حدی فطری و به مقدار قابل توجهی اکتسابی هستند و پیوند اساسی بین مقولات ادراک و شناخت را برقرار می‌سازند. طرح‌واره‌های مذکور نه تنها فرایند ادراکی، بلکه واکنش‌های احساسی و چگونگی رفتار فضایی را هدایت می‌کنند و در مقابل، این فرایندها و واکنش‌ها نیز طرح‌واره‌های ذهنی را به عنوان حاصل رفتار درک شده تحت تأثیر قرار می‌دهند. در این رابطه، ایتلسن و همکاران (Winkel, 1974) چهار بُعد گوناگون ادراک شامل ابعاد شناختی، احساسی، تفسیری و ارزش‌گذاری را که به صورت همزمان عمل می‌کنند مورد تأکید قرار می‌دهند. بر همین اساس، دسته‌بندی منشأ ادراک انسان را در ارتباط با محیط می‌توان به سه نوع عملیاتی، واکنشی-عاطفی و استنباطی (نوری مطلق، ۱۳۸۹) تعیین کرد که هر یک به وجوه خاصی از محیط کالبدی مختص می‌شود.

با توجه به آنچه بیان شد می‌توان اذعان کرد که ادراک به تنهایی یک فرایند بیولوژیک نیست. بلکه از طریق روابط اجتماعی و فرهنگی آموخته می‌شود. اگر چه همه افراد دارای حواس مشابهی هستند، اما نحوه انتخاب، سامان‌دهی، ارزش‌گذاری و واکنش به آنچه حس می‌شود در آنها متفاوت است. تفاوت‌های ادراک محیطی می‌تواند نتیجه عواملی نظیر سن، جنس، قومیت، شیوه زندگی، مدت زندگی در یک محل و اثرات محیط فیزیکی، اجتماعی و فرهنگی باشد که شخص در آن حضور مداوم داشته است. در این رابطه باید به موضوع انگیزش و رابطه آن با نیاز توجه ویژه کرد. انسان دارای انگیزش مادی، روانی و روحانی گوناگون است. این انگیزش، نیرویی است که هدایت‌کننده و سازمان‌دهنده ادراک، شناخت و رفتار هدفمند آدمی قلمداد شده و رفتار نیز برای ارضای نیاز وارد عمل می‌شود. از این رو، شناخت نیازهای

انسان برای طراحان محیطی از اهمیت خاصی برخوردار بوده و طبق نظر مازلو^{۳۵}، برای ارضای این نیازها باید انگیزش انسان مورد توجه خاص قرار گیرد. در ارتباط با این فرآیند، لنگ^{۳۶} اعتقاد دارد که نیازهای انسان، سبب‌ساز ایجاد انگیزه می‌شود. مطلبی بر خلاف نظر لنگ معتقد است که انگیزه بر نیازهای انسانی تقدم دارد و در توجیه این مسئله به مازلو (Maslow, 1954) و عنوان کتاب وی "انگیزش و شخصیت" استناد می‌کند (مطلبی، ۱۳۹۴). اما چنین به نظر می‌رسد که تقدم نیاز بر انگیزه در مورد نیازهای اولیه و حداقل انسانی صادق است و در مورد نیازهای ثانویه و تکمیلی در افراد مختلف با ویژگی‌های شخصیتی گوناگون، انگیزه بر نیاز مقدم خواهد بود. لازم به اشاره است که معماری برای برطرف کردن هر دو نوع از نیازهای انسان به ویژه نیازهای ثانویه وارد عمل می‌شود و به همین خاطر نقش انگیزش در آن مورد تأکید قرار دارد. جدول ۱ برخی از اقدامات رایج در طراحی را به عنوان بسترساز و محرک انگیزش و ارضای نیازهای کاربر در سطوح مختلف نشان می‌دهد.

قابلیت‌های محیطی

واژه قابلیت^{۳۷} یا توانش در سال ۱۹۷۷ توسط گیبسون^{۳۸} مطرح شد. نظر وی بر این است که ترکیب مواد و سطوح گوناگون تشکیل‌دهنده جهان، کشف برخی قابلیت‌های محیطی را آشکار می‌سازد. انسان، سطوح محیط کالبدی را برای این دگرگون می‌سازد تا بتواند توانش‌های محیط را بر نیازهای خویش منطبق سازد (مطلبی، ۱۳۸۰). «در حقیقت محیط کالبدی از مجموعه‌ای از سطوح تشکیل شده و آدمی با تغییر در این سطوح است که ساختمان‌ها را بنا می‌کند و در نتیجه معانی سطوح و یا محیط ساخته شده را تغییر می‌دهد» (مرتضوی، ۱۳۸۰: ۷۳). به نظر گیبسون، «بنا با موجودیت خود چیزی را پیشنهاد می‌دهد» (Lang, 1980: 91). البته باید توجه داشت که قابلیت‌های شیء یا محیط، مبتنی بر ویژگی‌ها، تجربه‌ها، شایستگی‌ها و نیازهای مشاهده‌گر است. «یک محیط ممکن است دارای قابلیت‌هایی خاص برای فرد خاصی باشد. اما در عین حال برای شخص دیگری این قابلیت‌ها (بیشتر به علت عدم دانش به وجود آنها) بی‌معنی بوده و آن محیط آنها را بر او آشکار نسازد» (مطلبی، ۱۳۸۰: ۶۲). در واقع به واسطه همین قابلیت‌های بالقوه و متغیر است که مقولاتی چون معنا، زیبایی و پسند در نظر کاربر شکل گرفته و بالفعل می‌شود. بنابراین باید اذعان داشت که احساسات و کنش‌های انسانی توسط قابلیت‌های محیط انسان‌ساخت محدود می‌شود (Lang, 1980).

معنا و زیبایی

معنای محیطی و زیبایی معماری دو مفهوم جدا و در عین حال مرتبط با هم و وابسته به ارزش‌های احساسی و روانی انسان هستند که به وسیله ادراکات حسی دریافت می‌شوند. در واقع معنا را می‌توان ارزش هنر قلمداد کرد. زیرا «معنایی و ارزش‌گذاری اساساً به هم وابسته و مرتبطند» (کلی، وینترز و کوپر، ۱۳۷۰: ۳۶). همچنین «معنای یک محیط حاصل تعامل بین توانش‌های آن محیط و نیازهای

جدول ۱. عوامل انگیزه‌ساز مورد تأکید در طراحی محیطی به منظور رفع سطوح مختلف نیازهای کاربران. مأخذ: نگارندگان.

نیازهای انسانی	نحوه مداخله طراحی در تحقق اهداف
نیازهای فیزیولوژیک	تنظیم شرایط اقلیمی - ارائه خدمات رفاهی - ارائه خدمات بهداشتی و ...
نیازهای ایمنی و امنیتی	ایجاد مسیرهای عبور و مرور امن - ایجاد محدودیت بصری در مکان‌هایی که نیاز به محرمانیت وجود دارد - ایجاد فضاهای ایمن با عناصر و مصالح مناسب برای جلوگیری از بروز آسیب و ...
نیاز به احساس تعلق	ایجاد محیط‌های ترغیب‌کننده فعالیت‌های گروهی - ایجاد عرصه‌های جمعی برای ارتقاء کمی و کیفی مراودات - ارتقاء ویژگی‌هایی چون مأنوسیت و دعوت‌کنندگی محیط با استفاده از المان‌هایی با ویژگی تداعی‌گری و ...
نیاز به عزت نفس	ایجاد حس تسلط بر محیط با راهبردهایی مثل تنظیم محورهای دید و پرسپکتیوهای تنظیم شده و ...
نیاز به شاخص شدن و خودشکوفایی	ایجاد فضاهای شخصی - ایجاد فضای کافی برای قلمرویی - ارتقاء ویژگی‌های پیچیدگی، تضاد و ... به منظور تقویت‌کنندگی بصری - لحاظ مکان‌هایی برای خودبینی و خودنمایشی - ایجاد فضاهای برانگیزاننده حس کنجکاوی و ...
نیازهای ادراکی و شناختی	ملحوظ کردن فضاهایی برای انجام فعالیت‌های شاخص - ارتقاء ویژگی تطبیق‌پذیری محیطی با فعالیت‌های فردمحور - ایجاد تنوع در طراحی فضا (به منظور استفاده به صورت انتخابی) - امکان انجام کارهای عملی در محیط‌های طبیعی - القای پیچیدگی قابل ادراک در راستای رشد تفکر و فعالیت‌های ذهنی - تقویت خصیصه‌های شادی، سرزندگی و ...
نیازهای زیبایی‌شناختی	بهره‌گیری از طبیعت حتی در فضاهای بسته - کاربرد عناصر و ساختارهای زیبایی‌آفرین - بهره‌گیری از نمادها و نشانه‌ها به منظور القای معانی و ایجاد زیبایی - استفاده از رنگ‌ها و نورپردازی مناسب و ...

فردی و جمعی استفاده‌کننده آن است» (مطلبی، ۱۳۸۰: ۶۳). بنابرین دغدغه معماری و طراحی معناگرای محیطی، شناساندن معانی و مفاهیم نهفته در محیط و اثر معماری بوده و به عبارتی اثر هنری ابزاری برای رساندن پیام‌های معنوی و معنایی است. زیبایی نیز به حالتی اطلاق می‌شود که عمدتاً به بروز احساس خوشایند (ناشی از ادراک معنا) نسبت

جدول ۲. نظریات مطرح در باره مکان و معنای آن. مأخذ: نگارندگان.

ردیف	نظریه پرداز	تاریخ	دیدگاه
۱	رلف	۱۹۷۶	عناصر اصلی مکانی عبارتند از: رابطه قرارگاه فیزیکی با فعالیت‌های جاری در آن و معنای ناشی از آنها
۲	کانتر	۱۹۷۷	مشابه نظر رلف
۳	راپاپورت	۱۹۸۲	معنای محیط در نظر افراد به واسطه فرهنگ آنها (ارزش‌ها، باورها، جهان‌بینی و ...) شکل می‌گیرد
۴	لینچ	۱۹۸۴	معنای مکان، ناشی از رابطه عناصر کالبدی فضا و الگوهای ذهنی است
۵	اگنیو	۱۹۸۷	اجزای اصلی تشکیل‌دهنده مکان شامل بستر، موقعیت و حس مکان (معنا) است
۶	آلمن	۱۹۹۲	مکان، فضایی است که در یک فرآیند فرهنگی فردی و گروهی معنادار می‌شود
۷	گیرین	۲۰۰۰	مکان مشتمل بر سه مؤلفه موقعیت جغرافیایی ویژه، فرم کالبدی و هویت (معنا و ارزش) است
۸	گوستافسون	۲۰۰۱	معنای مکان، برآیند تعاملی سه پارامتر فرد، محیط و دیگران است
۹	وندرکلیس	۲۰۰۹	معنای مکان برگرفته از سه عامل محیط فیزیکی، عملکردی و اجتماعی است

و رلف به توصیف رویکرد تعاملی سه قطبی فرد، دیگران و محیط به عنوان مدل بنیادی در شکل‌گیری معنا می‌پردازد. وی در شناسایی و تبیین محرک‌های مشارکت فرد در محیط (به عنوان فصل مشترک قطب‌های مدل خود) و به عبارتی انگیزش لازم برای حصول معنای محیطی به سه نوع مختلف اشاره می‌کند: محرک‌های مشترک جمعی به منظور ارتقای کیفی محیط عمومی و تسهیم احساسات خوب محیطی، محرک‌های مبتنی بر علاقه شخصی به‌ویژه در ارتباط با بهبود جایگاه فردی در محیط اجتماعی و سیاسی و نهایتاً محرک‌های رقابت کاری و حرفه‌ای که فارغ از دو مورد قبل است (Gustafson & Hertting, 2016). لذا به نظر می‌رسد همان‌گونه که نیازهای انسان در سطوح مختلف و شرایط گوناگون، متفاوت است، معنای محیط نیز در سطوح گوناگون آن بایستی مورد بررسی قرار گیرد. در این باره، دسته‌بندی ارائه شده گیبسون در قالب جدول ۳ قابل تأمل است.

داده شده و لذا این دو مفهوم به دلیل حضور توأم احساس و اندیشه، موضوع مشترک معماری و علوم انسانی از جمله روان‌شناسی است. تطبیق نظریات محققین و صاحب‌نظران مختلف در این باره در جدول ۲ ارائه شده است. توان^{۳۹} و رلف^{۴۰} اعتقاد دارند که یک مکان موقعی فراتر از یک فضا است که واجد سه خصوصیت محدوده کالبدی، فعالیت و معنا باشد و در این میان، معنا را جزء اصلی و لاینفک این مهم می‌دانند (Relph, 1976; Tuan, 1974). کانتر^{۴۱} (Canter, 1986) نیز با ارائه نظریه چهره مکان^{۴۲}، چهار جزء مرتبط در یک مکان را شامل تفاوت عملکردی (فعالیت‌های مکان)، اهداف مکانی (مفاهیم و معانی مکان)، مقیاس تعامل (اندازه محیط) و بخش‌های طراحی (عناصر و اجزای کالبدی مکان) دسته‌بندی می‌کند. در این راستا، گوستافسون^{۴۳} (Gustafson, 2001) با پایه قراردادن و قیاس نظریات کانتر

جدول ۳. سطوح مختلف معنای محیط ساخته شده. مأخذ: گیبسون، ۱۹۷۷.

سطوح معنایی	تمرکز	شرح
۱	ایستایی و استحکام	تأکید بر مقاومت و پایداری کالبدی ساختمان
۲	سودمندی	قابلیت کاربرد مناسب ساختمان در کارکرد مشخص یا غیرمنتظره
۳	کارکردی	کارکرد مشخص و از پیش تعیین شده ساختمان
۴	ارزشی	بُعدی از ساختمان در ارتباط با عواطف کاربر آن
۵	نشانه‌ای	معانی و مفاهیم مرتبط با سایر حوزه‌های انسانی
۶	نمادین (رمزی)	مرتب‌های خاص از معنای نشانه‌ای متمرکز بر معانی و مفاهیم غیر مادی نهفته در قالب کالبدی ساختمان

قرارگیری در یک مکان، تعلق، دلبستگی، یکی شدن با اهداف مکان، حضور کردن مکان و در نهایت فداکاری برای مکان. با این توضیح که دو مرتبه اول عمدتاً سطوح ادراکی و شناختی فرد نسبت به محیط را شامل شده و از مرتبه سه به بعد، وجوه احساسی آن به میان می‌آید. نتایج تحقیقات پیشین نشان داده که عوامل کالبدی محیط در شکل‌گیری حس مکان، نقش واسطه را ایفا کرده و در دو سطح مؤثر واقع می‌شوند (جوان فروزنده و مطلبی، ۱۳۹۰): ۱- ارضای نیازهای فردی (در درجه اول) و اجتماعی ناشی از فعالیت‌های گروهی (در درجه بعد) به واسطه هم‌سازی با فعالیت‌ها و ایجاد قابلیت تأمین آنها ۲- برقراری واسطه بصری در ایجاد ارتباط ذهنی کاربران و مکان به عنوان مؤلفه‌های فرهنگی و نمادها. این تأثیرات در ابعاد مختلفی نمود می‌یابد. به گونه‌ای که در بُعد ادراکی و شناخت، از طریق تعریف محدوده و قلمرو، محصوریت فضا، تمایز کالبدی بین مکان‌ها، ارتباط بین درون و بیرون،

با توجه به مطالب فوق و دسته‌بندی انجام شده، قربت مفاهیم معنا و زیبایی آشکار شده و می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که زیبایی و درجات ادراک آن برای هر فرد، بسته به معنای محیطی و مرتبه وجودی قابل درک آن برای وی تعیین می‌شود.

حس مکان

یکی از مفاهیم مهم و مؤثر در ارتباط انسان و محیط، حس مکان است که از معیارهای اساسی ارزیابی محیط‌های با کیفیت قلمداد می‌شود. این مصداق از حصول معنای محیطی، دارای مراتب مختلفی بوده و بیانگر گستره‌ای از انواع ارتباط فرد با محیط است. شامای^{۴۴} (Shamai, 1991) در بررسی‌های خود، سه سطح اصلی تعلق، دلبستگی و تعهد به مکان را در ارتباط با شکل‌گیری مراتب مختلف حس مکان مورد اشاره قرار داده و این حس را در هفت مرتبه طبقه‌بندی می‌کند که عبارتند از: بی‌تفاوتی نسبت به مکان، آگاهی از

طولانی مدت حضور در محیط مرتبط می‌شود. اما لویکا مفهوم و چگونگی شکل‌گیری حس مکان را در دنیای معاصر در حال تحول می‌بیند که بر مبنای گذار جوامع امروزی از حالت سنتی (با قید و بندهای زمینه‌ای، وابستگی به خانواده و در نتیجه حضور طولانی در یک مکان) به وضعیت مدرن (رواج مدنیت، پیشرفت تحصیلات افراد، وقوع پدیده مهاجرت و شکوفایی اقتصادی جوامع) از یک حس سنتی، ناخودآگاه و ذاتی به یک حس فعال، آشکار و خودآگاه تغییر کرده است (Lewicka, 2011b؛ Jaskiewicz, 2015).

با بهره‌گیری از نگرش‌های مذکور در قالب یک رویکرد فراگیر، می‌توان چنین استدلال کرد که معماری و ارکان اساسی شکل‌دهنده به آن در دو مفهوم کلان فرم و عملکرد، متناسب با هم برای رفع نیازهای انسان و در نتیجه دستیابی به مراتب بالایی از حس مکان مطرح می‌شوند.

نسبت فرم و عملکرد در ایجاد زیبایی محیطی و بروز حس مکان رابطه دو رکن فرم و عملکرد همواره مورد بحث نظریه‌پردازان مختلف رشته معماری قرار داشته و از دوران ظهور معماری مدرن به صورت شعار "فرم از عملکرد پیروی می‌کند" مورد توجه ویژه قرار گرفته است. این بیان حاکی از پیروی مستقیم عملکرد و پیروی غیر مستقیم (با واسطه) فرم از نیازهای انسانی است. البته نهضت معماری مدرن به دلیل درک ناکافی از ماهیت چند بُعدی انسان و نیازهای وی و ارایه تصویری نسی از مفهوم عملکرد به عنوان ابزار تحقق بسیاری از نیازها، در تبیین مناسب رابطه موجود بین این ارکان، موفق ظاهر نشد. چرا که اولاً با توجه به تعدد نیازهای محتمل کاربران، باید تعدد عملکرد مدنظر قرار گیرد و ثانیاً رابطه موجود در این گزاره نباید از نوع علی بیان شود. بلکه باید معرف رابطه‌ای از نوع همبستگی باشد. زیرا به نظر می‌رسد که فرم علاوه بر عملکرد دارای همبستگی دیگری نیز هست و لذا این شعار را باید به شکل "فرم از عملکردها هم پیروی می‌کند" ارایه کرد. تلاش‌های جالب توجهی برای اصلاح این شعار صورت گرفته و از جمله می‌توان به "فرم عملکرد را متجلی می‌سازد" ونچوری^{۴۷} (Venturi, 1966) و "فرم عملکردها را تأمین می‌کند" مطلبی (۱۳۸۵) اشاره کرد که هر یک به نحوی حامل مفاهیم و اندیشه‌های ارزشمندی هستند.

در تحلیل این مقوله، توجه به نیازهای همه جانبه فیزیکی، روانی و روحانی انسان ضرورت می‌یابد. به گونه‌ای که مسئله سودمندی در ابعاد فیزیکی و غیر فیزیکی (روان‌شناختی) آن در تعریف عملکرد جای می‌گیرد. اما امور روحانی، فرای این تعریف واقع شده و باید به عنوان فراعلمکرد تعبیر شود.

خوانایی و انطباق با الگوهای رفتاری و ... نقش ایفاء کرده و در بُعد احساسی نیز با نمود کالبدی نمادها، خاطرها و تصاویر ذهنی انسان بروز می‌کند. در این باره نگرش‌های مختلفی وجود دارد که عمده‌ترین آنها در حوزه‌های پدیدارشناسی، هستی‌شناسی و روان‌شناسی محیطی مطرح است.

رلف (Relph, 1976) در نگرش پدیدارشناسی، مکان را ترکیبی از اشیای طبیعی و انسان‌ساخت، فعالیت‌ها (عملکرد) و معانی می‌داند که تجربه آن در مقیاس‌های مختلف میسر است. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد از نظر وی مکان واجد ۳ خصوصیت محدوده کالبدی، فعالیت‌ها و معانی است که آن را از حالت یک فضا خارج کرده و به یک مکان با یک تجربه ذهنی برای فرد تبدیل می‌کند. تجربه در این رویکرد، اصلی‌ترین رکن ادراک مفاهیم و معنای یک مکان بوده و لذا معنا رابطه مستقیم با نحوه ادراک انسانی و مقولات وابسته به آن دارد (Hidalgo & Hernandez, 2001). از سوی دیگر شولتز^{۴۵} با بهره‌گیری از همین نگرش، پدیداری معنا و حسی را که انسان از طریق آن به مکان هویت می‌بخشد در ارتباط وی با دیگران می‌داند. مانزو (Manzo & Perkins, 2006) نیز علاوه بر احساسات فردی، تأکید بیشتری بر احساسات جمعی افراد مبتنی بر اجتماع، سیاست و اقتصاد در رابطه بین فرد و محیط، شکل‌گیری معنای محیطی و متعاقباً حس مکان برای وی داشته و با این استناد، نحوه ادراک افراد از محیط را بر حسب جنس، نژاد، فرهنگ، ملیت و ... و نهایتاً چگونگی رفتار گروهی در قبال محیط، دسته‌بندی و تفکیک می‌کند. در بررسی ابعاد و ماهیت حس مکان با نگرش هستی‌شناسی، توجه به نیازهای انسانی ضرورت تأکید می‌یابد و مدل‌های مختلفی برای تبیین آن ارایه شده که از این میان مدل هرم نیازهای انسانی مازلو در توسعه مبانی نظری طراحی، جایگاه ویژه‌ای یافته است. مازلو ضمن تأکید بر انگیزه‌ها و نیازهای انسانی، آنها را از بدو تولد همراه انسان دانسته و اعتقاد دارد که وی در تعامل با محیط و با تغییر قابلیت‌های آن به دنبال ارضای نیازهای خود در سطوح مختلف است. در نگرش روان‌شناسی محیطی نیز، انواع رویکردهای معنایی ارتباط انسان و مکان در چند دسته شناختی (اشاره به مکان‌های آشنا)، اجتماعی (مکان‌های تقویت‌کننده تعاملات اجتماعی) و احساسی (مکان‌هایی با قابلیت تعلق‌پذیری احساسی - عاطفی) قابل بررسی است (جوان فروزنده و مطلبی، ۱۳۹۰). در موضع دیگری از مطالعه، مورگان^{۴۶} (Morgan, 2010) حس مکان و مرتبه دل‌بستگی به آن را یک حس قابل توسعه ذکر کرده و سعی می‌کند که چهارچوبی برای پرورش آن با تأکید بر دوران کودکی ارایه کند. در این نگرش، حس دل‌بستگی به مکان دارای جنبه نهفته و ناخودآگاه است و به تقویت قید و بندهای کودک با ابعاد مختلف زمینه و تجربه

چگونگی کاربرد آنها برای مرتبط ساختن اجزا می‌پردازد و معنا، انگاره‌ای است که حاصل کنش نظام مذکور بر اجزا بوده و قابل تفسیر است.

در حوزه زبان برای تشخیص این که جمله به لحاظ دستوری دارای صحت و مطلوبیت است، صرفاً به نحوه ترکیب اجزای (کلمات) آن و به عبارتی نظام ساختاری آن توجه می‌شود (Thomas, 1993). در این باره چامسکی بیان می‌کند که اولاً بین مطالعات حوزه معناشناسی در زبان و مسئله تعیین و تشخیص صحت دستوری آن در یک بیان یا نطق خاص، هیچ رابطه مستقیمی وجود ندارد. ثانیاً دستور زبان، کاملاً مستقل و غیر وابسته با مقوله معنا است (Chomsky, 1957). حول اظهارات چامسکی در باره اولویت نظام ساختاری به معانی و نمادها در دستور زبان مولد وی، بحث‌های بسیاری وجود دارد. برخی از زبان‌شناسان مانند لکاف^{۴۸}، لنگاکر^{۴۹} و گلدبرگ^{۵۰} الگوهای دستوری دیگری را ارایه کرده‌اند که در آنها تلفیقی از نظام و معنا نقش محوری یافته‌اند. بعضی منتقدان چامسکی مانند مینسکی^{۵۱} و شانک^{۵۲}، دستیابی به معنا بدون وجود نظام را مقدور دانسته، اما احتمال رهیافت به نظام بدون معنا را غیرممکن می‌دانند. برخی نیز چون پینکر^{۵۳} هر دو بُعد مسئله را مهم و دو روی غیر قابل اجتناب سکه معرفی می‌کنند (Pinker, 2000). به هر روی، نظریه الگوی ساختاری مولد چامسکی حاکی از یک مجموعه منظم از قوانین با قابلیت تولید تعداد نامحدودی ساختار دستوری در حوزه زبان است که به تولید کلیه جملات ممکن از ترکیب واژگان موجود در یک زبان اشاره دارد و به مجموعه‌ای بیکران و انتزاعی از تفاسیر منحصر، منجر می‌شود (Chomsky, 1969). از آنجا که صحت مطلوب به عقیده وی وابسته به نظام ساختاری است و اجزای معنایی در آن تأثیر ندارد، بنابراین امکان بهره‌گیری از چهارچوب سیستماتیک دستوری در همه رشته‌ها را ممکن می‌داند. چرا که این مجموعه قواعد از یک الگوریتم گرفته می‌شود و قابلیت توسعه قواعد ساختاری را فرای مرزهای حوزه زبان‌شناسی دارا است. از این رو، عدم وابستگی دستور زبان مولد چامسکی به مقوله معنا، کاربرد مؤثر آن فرای مطالعات زبان‌شناسی در سایر رشته‌ها به‌ویژه مطالعات مربوط به مقولات بصری مثل طراحی و معماری را توجیه می‌کند. در این راستا، استینی و گیپز (Stiny & Gips, 1972) برای اولین بار به معرفی زبان الگوی شکلی و نحوه کاربرد آن پرداختند. به‌ویژه تلاش استینی زمینه‌ساز توجه بسیاری از محققین به کاربرد این نوع از قواعد دستوری در حوزه‌ها و رشته‌های گوناگون شد. قواعد ساختاری مرتبط با شکل و ادراک بصری فضا مشابه با قواعد ساختاری زبان، دارای سه عنصر اصلی اجزا، نظام و معنا است. در این باره می‌توان به دو جنبه اساسی معنا اشاره کرد (Ching, 1979):

بنابراین، می‌توان ادعان داشت که نظریات جدید علوم رفتاری در معماری مبنی بر احاطه واژه عملکرد بر کلیه مباحث زیبایی‌شناختی، یک موضع‌گیری افراطی در مقابل مفهوم تفریطی عملکرد در شعار معماری مدرن است. در صورتی که به نظر باید با نگرشی بین این دو، مورد بحث واقع شود. چون بخش عمده‌ای از مباحث زیبایی‌شناسی به امور روحانی انسان و باورهای وی باز می‌گردد و بر این مبنای معناگرایی، نمادپردازی و متعاقباً حس زیبایی در هر سطحی نمی‌تواند کاملاً در حیطه عملکرد بگنجد. لذا فرم باید عملکردها را تأمین کند و چیزی فرای آن را نیز تأمین کرده و متجلی سازد. نگرش بینابینی تحقیق حاضر در این رابطه، خواش‌های انسانی را به دو دسته عملکردی (فیزیکی و روانی) و فراعملکردی (روحانی) تقسیم می‌کند که مراتب مختلف مفهوم زیبایی، بخش‌های روانی و روحانی آن را پوشش می‌دهد. در این دسته‌بندی، خواش‌های عملکردی شامل موارد فیزیکی و روانی است و پاسخگویی به آنها کاملاً در انحصار علم قرار می‌گیرد (نظریات اثباتی). در صورتی که خواش‌های فراعملکردی مبتنی بر جهان‌بینی و نظام باورهای انسانی بوده، به صورت کامل در سیطره روش‌های علمی قرار نگرفته و تمهیدات دیگری را طلب می‌کند (نظریات هنجاری). بنابراین، مفهوم عملکرد تا آنجا که به مرتبه ذهن و روان انسان مربوط بوده و موضوع مباحث علوم است، مفهوم زیبایی را پوشش می‌دهد و به فرای آن که مرزهای باور و جهان‌بینی فردی آغار می‌شود راه نمی‌یابد.

قواعد دستوری و الگوهای مولد ساختاری

اصطلاح الگوی ساختاری یا قواعد دستوری در ابتدا در حوزه زبان‌شناسی و تحت عنوان گرامر مطرح شد. این عبارت به مجموعه‌ای از قوانین برای به نظم درآوردن و ارایه صحیح اجزا در زبان (Chomsky, 1957؛ Lyons, 1970؛ Thomas, 1993) و یا به عبارتی کدگذاری مختصات زبانی یک گروه خاص از کاربران یک زبان اطلاق می‌شود (Kress, 2002 & Van Leeuwen). که متعاقباً در حوزه‌های غیر زبانی نیز رواج یافته است. سه عنصر اساسی که در همه مطالعات انجام شده در رابطه با دستور و قواعد ساختاری مطرح هستند عبارتند از: ۱- اجزا یا بخش‌های شکل‌دهنده (شامل لغات، آواها، اشکال، نمادها و حرکات‌های وابسته به زبان مورد بررسی) ۲- سینتکس یا نظام ساختاری حاکم بر اجزا و بخش‌های مذکور ۳- معنا و مفهومی که حاصل ترکیب خاص و منحصر دو عنصر قبل به شمار می‌رود. در توضیح هر یک باید توجه داشت که منظور از اجزا، مجموعه کامل بخش‌های تشکیل‌دهنده زبان بوده که قابل دستیابی برای هر کاربر است. نظام ساختاری به چیستی قوانین و

برای ملحوظ کردن همه آثار قابل مشاهده محیطی بر رفتار، پروسه‌ای را تصویر می‌کند که در آن بر یک واسطه غیر قابل اجتناب (متغیر میانجی ادراک) تأکید می‌شود. همچنین سه متغیر مستقل ویژگی‌های افراد، جو اجتماعی و محیط کالبدی و البته نحوه تعامل و اثر ترکیبی آنها با یکدیگر را مورد بحث قرار می‌دهد. هدف از ارایه این مدل، رهیافت به تبیین صحیح چگونگی حصول متغیر وابسته معنای محیطی و متعاقباً خروجی رفتار از مجرای متغیر میانجی ادراک است. بر اساس این مدل، رفتار به واسطه معنای درک شده توسط کاربر و در واکنش به آن ایجاد می‌شود. ادراک فرد از محیط نیز به ویژگی‌های شخصیتی و مهارت‌های وی، جهان‌بینی و فرهنگ اجتماعی بستگی دارد. در این راستا می‌توان ادراک را به دو طریق تعریف کرد: اول به عنوان یک فرآیند بصری که به واسطه آن یک شیء مورد فهم قرار می‌گیرد. به گونه‌ای که ترکیب ثابت ویژگی‌های آن برای مخاطب، معنادار به حساب می‌آید (Gibson, 1977). این معنا که توسط مشاهده‌گر به شیء نسبت داده می‌شود به اندازه ظرفیت آن شیء در تأمین رفتار مشاهده‌گر و به اندازه توانایی ادراکی وی قابل بررسی است. در این رابطه لازم به ذکر است که حتی مانزو ارتباط انسان و محیط را برای یک فرد خاص در ارتباط با یک محیط ثابت با توجه به شرایط مختلف حاکم بر فرد و محیط، پویا و پیوسته در حال تغییر می‌داند که گویای تغییرپذیری ادراک و شناخت فردی نه تنها میان افراد مختلف، بلکه در حالات متفاوت یک فرد مشخص است. دومین وجه از متغیر میانجی ادراک، نحوه تأثیرگذاری آن بر نفس (بعد مبتنی بر امور مادی روح) است (Russ, 1993) که این مطلب بر مبنای نظر پیش‌گفته گنز مبنی بر ضرورت ادراک ذهنی محیط عینی قبل از تأثیر آن بر رفتار قابل استنباط است.

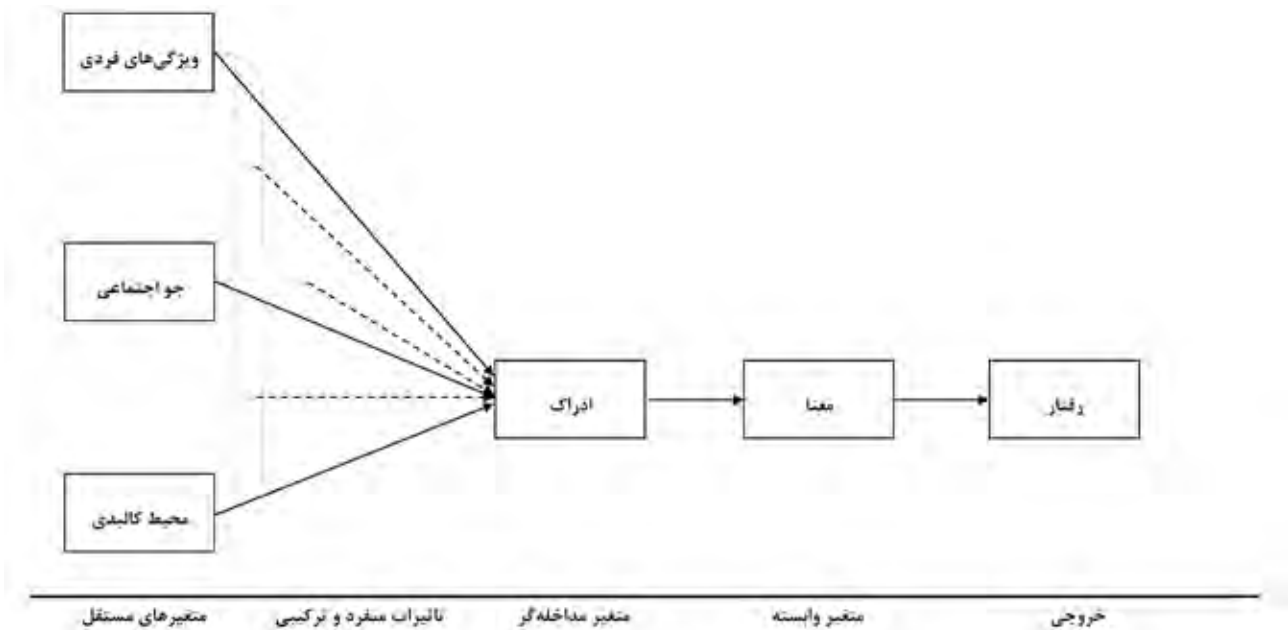
پس از تبیین نقش ادراک در فرآیند مورد بحث، می‌توان به ارایه الگویی ساختاری از تطبیق عوامل و متغیرهای فوق‌الذکر با عناصر شکل‌دهنده رایج در الگوهای شکلی یعنی اجزاء سینتکس و معنا پرداخت. در این معادل‌سازی، عوامل کالبدی محیط به عنوان اجزاء در الگو قلمداد می‌شود. محیط کالبدی به عنوان یک متغیر مستقل از مدل ترکیبی پیش‌گفته به عوامل کالبدی شامل دو دسته عمده ۱- ویژگی‌های فضایی (که می‌توانند منشأ فرمی یا عملکردی داشته باشند) و ۲- فضاهای عملکردی اطلاق می‌شود که در هر دو حالت به واسطه فرم معماری در مقیاس کلان تأمین می‌شود. همچنین قابلیت‌های هر محیط بر مبنای این عوامل، تعریف شده که به عنوان محرک‌های ذهنی به ادراک و متعاقباً بروز رفتار منجر می‌شود. این رفتار در واقع مدلول معنای محیطی برداشت شده توسط کاربر است. بنابراین می‌توان رفتارها و ویژگی‌های رفتاری قابل مشاهده در محیط را به عنوان نظام پویای

۱- معنای توصیفی که جنبه ظاهری دارد و ۲- معنای نمادین که جنبه ضمنی و درونی داشته و به حوزه نماد و نشانه یا دال و مدلول مربوط است. معنای توصیفی در الگوی ساختاری یک محیط به عناصر کالبدی آن فضا دلالت دارد که به نحوی منجر به تحریک افراد و بروز رفتاری خاص و البته تأمین آن می‌شود. معنای ضمنی در الگوی مذکور به این مسئله می‌پردازد که یک محیط به تولید ارزش‌های جمعی و محتوای نمادینی منجر می‌شود که برای افراد و گروه‌ها به صورت فردی و فرهنگی قابل تفسیر است. به عنوان مثال احساس امنیت یا دعوت‌کنندگی برای کاربران در یک فضا.

استینی در تعریف خود، معنا را به عنوان یک سیستم دسته‌بندی معرفی نموده است که هنرمند با استفاده از آن، فهم اشیا و عناصر را میسر و ویژگی‌ها و وجوه مختلف آنها را تحکیم می‌کند (Stiny, 1985). وی در این باره بیان می‌کند آن گونه که چامسکی مد نظر دارد، مولد بودن، همه آنچه که وجود دارد را به سادگی در بر نمی‌گیرد. کار با اشکال و قوانین حاکم بر آنها در الگوهای شکلی به همان اندازه یا بیشتر از کار با لغات و قواعد دستوری بین آنها مستلزم خلاقیت است. وقتی قوانین به کار گرفته می‌شود، اجزا و قسمت‌ها تغییر می‌یابد. پس هیچ نهایی وجود نداشته و وقتی که فرد انتخاب می‌کند که دوباره ببیند، معنا نیز مجدداً نو می‌شود. این امر، یک محاسبه دیداری است و به طرح و نحوه طراحی وابسته است. در عین حال هنگام مواجهه فرد با مقوله معنا و تفسیر آن، عادت‌های فردی به صورت بسیار تأثیرگذاری ظاهر می‌شوند (Stiny, 2006).

الگوی پیشنهادی و مدل مفهومی تحقیق

مبنای الگوی پیشنهادی این تحقیق، تدوین مدلی تحت عنوان مدل ترکیبی رفتار محیطی است که بر اساس مدل‌های ارایه شده توسط فرانک^{۵۴} (Franck, 1984) استوار شده و در تصویر ۱ قابل مشاهده است. ادراک در مدل فرانک به عنوان متغیر میانجی حضور داشته و وی در تصدیق این امر به گنز^{۵۵} (Gans, 1968) ارجاع می‌دهد که بیان کرده بود یک محیط عینی باید قبل از تأثیر بر رفتار به صورت ذهنی درک شود. او همچنین در تأکید بر نقش ادراک در مدل خویش از لنگ نقل می‌کند: محیط به صورت مجموعه‌ای از قرارگاه‌های رفتاری است که کلیت آن قابلیت‌هایی را برای آسایش فیزیکی، فعالیت‌ها و رضای زیبایی‌شناختی فراهم می‌سازد. بنابراین اگر استعداد کافی و زمینه مناسب در افراد استفاده‌کننده از محیط مذکور موجود باشد و لذا این قابلیت‌ها درک شود، این محیط به یک محیط مؤثر (بالفعل) مبدل می‌شود (لنگ به نقل از Franck, 1984). با این توضیح، مدل ارایه شده



تصویر ۱. مدل چگونگی بروز رفتار در محیط مبتنی بر تأثیرات ترکیبی. مأخذ: نگارندگان.

شد که انتظار می‌رود به صورت نسبی بازتولید شود. با این توضیح که نقش واسط ادراک مبتنی بر ویژگی‌های فردی، تأثیر قابل توجهی بر حال و هوای عمومی^{۵۶} کاربر داشته و جنبه مثبت آن، انعطاف‌پذیری شناختی و تحقق مراتب بالاتر حس مکان را در پی دارد و جنبه منفی آن به موضع‌گیری و انزجار نسبت به محیط منجر می‌شود. این معادل‌سازی دو به دوی عوامل و شاخص‌های به‌دست آمده از پژوهش با ارکان مختلف یک سیستم الگوساز ساختاری، به شکل‌گیری نظریه

حاکم و عامل ساختاربخشی به اجزای مذکور معرفی نمود. متعاقباً معنا و احساس محیطی شکل گرفته برای کاربر نیز به عنوان معنای حاصل از کنش سینتکس بر اجزا تعیین می‌شود. پر واضح است که همبستگی متغیر معنا با متغیر میانجی ادراک در افراد مختلف، به گستره تغییرات قابل توجهی برای آن منجر می‌شود. پس استفاده معکوس از خروجی مدل ارائه شده در تصویر ۱ برای پیش‌بینی روابط بهینه و البته برقراری انواع صحیح آن، منتج به شکل‌گیری معنایی خواهد



تصویر ۲. مدل مفهومی تحقیق مبتنی بر الگوی تبیین‌کننده فرآیند روان‌شناختی حصول معنای محیطی. مأخذ: نگارندگان.

اصلی مستخرج از چهارچوب نظری پژوهش انجامید که مدل متناظر با آن در تصویر ۲ نشان داده شده است.

یافته‌های پژوهش

با توجه به چهارچوب تدوین شده برای رهیافت به پاسخ مسئله تحقیق، داده‌های به‌دست آمده از روش نظریه‌یابی در سه دسته مجزا مقوله‌بندی و کدگذاری شد که شامل ۱- ویژگی‌های فضایی ۲- فضاهای عملکردی و ۳- قابلیت‌های محیطی است. داده‌های حاصل از مصاحبه‌ها به صورت تجمیعی در این سه دسته مرتب شده و فراوانی آنها مورد سنجش قرار گرفت. لذا مواردی که به صورت تکراری ظهور یافته و به عبارتی به اشباع اطلاعاتی رسیدند به عنوان ملاک تحلیل نهایی و تفسیر ساخت‌گرای محقق لحاظ شد. بررسی‌های زمینه‌ای که در این پژوهش و در قالب مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته متعاقب مطالعات مفصل اسنادی صورت پذیرفت در مقیاس کلان و به عبارتی در چهارچوب حاصل از مرحله بررسی مبانی نظری، تغییر اساسی ایجاد نکرد و صرفاً به غنی‌سازی، تکمیل و تدقیق اطلاعات به‌دست آمده از آن مرحله و تبیین جزئیات مربوط به عوامل کالبدی کمک کرد که قبلاً در محدوده تحقیقات مشابه، کم‌تر به آنها پرداخته شده بود. تکمیل و تدقیق اطلاعات مذکور به واسطه مصاحبه‌ها به‌ویژه در مورد آیتم ویژگی‌های فضایی بارز است. برخی از این ویژگی‌ها که در راستای شکل‌گیری معنا و بروز احساس محیطی مورد تأکید بیشتر قرار گرفت عبارتند از: نور و روشنایی طبیعی، گشایش و وسعت فضایی، نفوذپذیری بصری و خط دید مستقیم، سطوح مناسب منظر صوتی، خلوت و فقدان احساس ازدحام، نیاز به قلمرو و فضای شخصی، نشانه‌گی و نمادگونه‌گی، مسئله رنگ، بافت، انعکاس و ... که عمدتاً به شرایط لازم برای ارضای نیازهای مبتنی بر آسایش محیطی اشاره دارد. همچنین اطلاعات به‌دست آمده از این مصاحبه‌ها در مورد قابلیت‌های محیطی به اشباع مواردی چون خاطره‌سازی، حضورپذیری، تسلط‌پذیری، کاوش‌پذیری، تقدس‌پذیری و ... منجر شد. با توجه به نشأت گرفتن قابلیت‌های محیطی از ویژگی‌های فضایی و متعاقباً همبستگی موجود بین برخی از این عوامل، تلاش شد تا روابط مذکور با استفاده از روش تطبیقی - تفسیری استنتاج شده و در جدول ۴ آرایه شود.

شایان ذکر است که مکانیسم اثر در فرآیند پیشنهادی تحقیق، توسط همه مصاحبه‌شوندگان به طور کامل مورد تصدیق قرار گرفت. بدین شرح که ویژگی‌های فضایی خاص و برخی از فضاهای عملکردی، سبب‌ساز ایجاد قابلیت‌های محیطی شده و کاربرد در مواجهه با این قابلیت‌ها و حصول ادراک نسبت به آنها از نظر ذهنی تحریک‌گر دیده و انگیزش خاصی در وی

نسبت به رفع نیازهایش در سطوح مختلف ایجاد می‌شود. این انگیزش متناسب با توانایی‌ها و شایستگی‌های مختلف در افراد و به عبارتی درک نسبی از قابلیت‌های محیطی، متفاوت بوده و به بروز رفتارهای مختلفی در محیط منجر می‌شود. بر این مبنا، نهایتاً الگویی ساختاری برای تبیین چگونگی فرآیند معنادار شدن محیط از دید کاربر و با تکیه بر وجوه روان‌شناختی مسئله پیشنهاد شد که فراتر از یک توصیف طبقه‌بندی شده است و ویژگی بارز آن مشابه هر الگوی ساختاری دیگر، مولد بودن و زیایی است. با این توضیح که می‌توان از نظام ساختاری مورد نظر تحقیق حاضر در یک قالب اگر - آنگاه استفاده نمود: اگر شرایط "الف" محقق شود، آنگاه رویداد "ب" حادث می‌شود. به عبارتی در بستر یک الگوی محیطی اگر "یک رفتار یا ویژگی رفتاری معین توسط یکی از کاربران محیطی" بروز یابد، آنگاه "محیط کالبدی خاصی با ویژگی‌های منحصر به خود در راستای معنادار تلقی شدن برای فرد بروزدهنده آن رفتار" مورد اقتضا قرار می‌گیرد. پس می‌توان اذعان کرد که بر مبنای این الگو، ارزیابی هدف‌مند محیط‌های موجود میسر شده و همچنین کاربست رهنمودهای منتج از آن در یک نگرش پیش‌بینانه و معکوس، برای طراحی محیط‌های جدید مفید خواهد بود.

بحث

بسیاری از تحقیقات اخیر در حوزه معماری و روان‌شناسی محیطی به مسئله شکل‌گیری معنای محیط و بروز حس مکان پرداخته و عمدتاً به شناسایی و دسته‌بندی عوامل مؤثر و متعاقباً منافع ناشی از حصول آن در مراتب بالا (به‌ویژه حس دل‌بستگی به مکان) معطوف شده‌اند. از جمله باید به تحقیقات گسترده گیفورد و همکارانش (Scannell, & Gifford, 2010) در این حوزه اشاره کرد که در بخش پیشینه تحقیق و مبانی نظری مقاله به آنها پرداخته شد. تفاوت بارز پژوهش حاضر با تحقیقات مذکور، پردازش متمرکز و جامع بر مکانیسم اثر در فرآیند مورد بحث است که برای این منظور از یک نگرش سیستمی یا نگاه الگوواره‌ای در تبیین آن بهره گرفته شده و متعاقباً به نوعی انسجام و سازمان‌یافتگی در آرایه اطلاعات منجر شده که در هیچ یک از تحقیقات پیشین بارز نیست. این رویکرد هم در روش تحقیق و پردازش دادگان و هم در آرایه نتایج کاربردی مبتنی بر معرفی، رده‌بندی و اولویت‌بندی عوامل کالبدی در مقیاس خرد، سبب شد که علاوه بر پیشنهاد الگوی تبیین‌کننده ساز و کار شکل‌گیری معنا و بروز حس مکان در هر مرتبه ممکن‌الحصول، یافته‌های عملیاتی پژوهش نیز در مقایسه با تحقیقات پیشین از جامعیت و فراگیری قابل توجهی برخوردار باشد.

لازم به ذکر است که بسیاری از تحقیقات انجام شده در

محیط را به عنوان عامل کلیدی استنباط در طراحی (سازمان و نظام ساختاری) قلمداد کرده و بر مبنای مشاهده و بررسی آن، نگرش مهندسی معکوس در رهیافت به راهبرد طراحی را پیشنهاد می‌کند. پوشیده نیست که توجه به سازماندهی اجزا در یک الگوی ساختاری، نقش قابل توجهی در قابلیت کاربرد

این حوزه به تأثیر یک محیط کالبدی خاص یا برخی از ویژگی‌های آن بر یک رفتار مشخص یا دسته رفتاری ویژه متمرکز شده‌اند و در قریب به اتفاق آنها معناداری رابطه مذکور مورد تأیید قرار می‌گیرد. این امر به‌گونه‌ای در تصدیق نظریه حاصل از تحقیق حاضر، قابل آرایه است که نقش رفتار در

جدول ۴. قابلیت‌های محیطی مؤثر بر حصول معنا و تحقق حس مکان در تناظر با ویژگی‌های فضایی و فضاهای عملکردی زمینه‌ساز. مأخذ: نگارندگان.

ردیف	قابلیت‌های محیطی	ویژگی‌های فضایی زمینه‌ساز	فضاهای عملکردی زمینه‌ساز
۱	خاطره‌پذیری و خاطره‌سازی	نشانه‌گی و نمادگرایی فرمی - خوانایی و وضوح فرمی - خلوت و قلمرو - تنوع عملکردی - هم‌جواری فضایی	فضاهای نظرگاهی - فضاهای جمعی - فضاهای غیر رسمی - فضاهای نیمه‌باز میانی
۲	تسلط‌پذیری و امکان شخصی‌سازی	انعطاف‌پذیری و طراحی مشارکتی - خلوت و قلمرو - عرصه‌بندی مناسب و سلسله‌مراتب - ایستایی و تعادل - نظارت‌پذیری - انتظام عملکردی	فضاهای انفرادی و شخصی - فضاهای دسترسی مناسب
۳	حضورپذیری	عرصه‌بندی مناسب و سلسله‌مراتب - ایمنی - انتظام عملکردی - تناسبات بصری - شفافیت و نفوذپذیری بصری - وسعت و گشودگی - نورپردازی و سایه روشن - نور و تهویه طبیعی - انسجام و پیوستگی فرمی - نشانه‌گی و نمادگرایی فرمی	فضاهای غیر رسمی - فضاهای رفاهی - فضاهای چند منظوره - فضاهای سبز - فضاهای مکث
۴	فعالیت‌پذیری	انعطاف‌پذیری - تنوع عملکردی - اختلاط، پیوستگی و انسجام عملکردی - بافت و رنگ خاص - عرصه‌بندی مناسب و سلسله‌مراتب - هم‌پیوندی درون و بیرون	فضاهای چند منظوره - فضاهای دسترسی مناسب - فضاهای نیمه‌باز میانی
۵	کاوش‌پذیری	تعامل‌محوری فضایی - م‌صالح و عنا صر طبیعی - رمز‌گونگی فرمی و عملکردی - نورپردازی و سایه روشن - تضاد، تناقض و ساختارشکنی - نفوذپذیری و تسلسل حرکتی	فضاهایی با دید و منظر مناسب طبیعی - فضاهای سبز - مسیرهای پیاده‌روی
۶	تجمع‌پذیری	وسعت و گشودگی - تناسبات عملکردی - ایمنی - نور و تهویه طبیعی - هم‌جواری فضایی	فضاهای جمعی - فضاهای چند منظوره - فضاهای سبز
۷	تقدس‌پذیری	نورپردازی و سایه روشن - وسعت و گشودگی - نشانه‌گی و نمادگونگی - انتظام عملکردی - بافت و رنگ خاص - هم‌پیوندی درون و بیرون - م‌صالح و عناصر طبیعی	فضاهای عبادی - فضاهای مکث - فضاهای نیمه‌باز میانی
۸	تغییر و تطبیق‌پذیری	اختلاط، پیوستگی و انسجام عملکردی - پیچیدگی و ابهام معنایی فرم - انعطاف‌پذیری و طراحی مشارکتی - وسعت و گشودگی - تناسبات عملکردی - هم‌پیوندی درون و بیرون	فضاهای چند منظوره - فضاهای نیمه‌باز میانی
۹	تفسیر و فلسفه‌پذیری	انسجام و پیوستگی فرمی - تضاد، تناقض و ساختارشکنی - انتظام و اغتشاش فرمی - نشانه‌گی و نمادگونگی - خلوت و قلمرو - انعطاف‌پذیری و طراحی مشارکتی	فضاهای نیمه‌باز میانی - مسیرهای پیاده‌روی - فضاهای مکث

ذهنی انسان استوار است. با این توضیح که قابلیت‌های بالقوه محیطی با گذر از فیلتر ادراکی فرد (متأثر از ویژگی‌های فردی)، بالفعل شده و زمینه شکل‌گیری معنا و تحقق یکی از مراتب حس مکان نسبت به محیط مذکور را ایجاد می‌کنند. بنابراین با توجه به قدرت ادراکی فرد و متعاقباً واکنش انگیزشی وی در قبال قابلیت‌های محیطی در راستای ارضای نیازها و خواش‌های خویش، زمینه بروز رفتار فردی مهیا می‌شود. شایان ذکر است که در این رابطه، به مقوله ادراک فردی در تبیین خواست‌ها و خواش‌های انسانی بر مبنای نیازهای اولیه و ثانویه وی توجه ویژه‌ای شده و لذا نقش واسط ادراک، شناخت و انگیزش فردی به عنوان یک عنصر مشترک بنیادین در هر دو مسیر از فرآیند (۱- گذار از نیاز به خواش و شکل‌گیری خواسته‌های فردی بر مبنای نیازها و ۲- گذار از قابلیت‌های محیطی به رفتار و اقتباس معنای محیطی بر مبنای آن) به عنوان مهم‌ترین عامل تعدد مراتب و درجات در وقوع حالت‌ها، احساسات، مواضع و متعاقباً رفتار قلمداد می‌شود. همچنین باید توجه داشت که الگوی پیشنهادی تحقیق، مشابه سایر الگوهای ساختاری در حوزه‌های زبانی و غیرزبانی شامل سه رکن اصلی اجزاء، سینتکس و معنا بوده که به ترتیب با عوامل کالبدی، رفتار محیطی و نهایتاً معنای محیطی و حس مکان معادل‌سازی شده است. در پایان می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که بر مبنای چنین الگویی، ارزیابی و تفسیر دقیق محیط‌های موجود در مقیاس‌های مختلف میسر شده و همچنین با یک برداشت معکوس از الگو و کاربست رهنمودهای به دست آمده از آن، نتایج چشمگیری در طراحی محیط‌های جدید قابل حصول است.

پی‌نوشت‌ها

۱. Environmental Psychology
۲. Grammar
۳. Stiny
۴. Gips
۵. Alexander
۶. Hillier
۷. Hanson
۸. Mayall
۹. Hall
۱۰. Birkhoff
۱۱. Eysenck
۱۲. Syntax
۱۳. Palladio
۱۴. Shin
۱۵. March
۱۶. Wren
۱۷. Wright
۱۸. Pallasmaa
۱۹. Csikszentmihalyi
۲۰. Flow

و اثربخشی آن در محیط‌های واقعی داشته و بر همین مبنای هدف تحقیق حاضر بر خلاف تحقیقات پیشین صرفاً به ارایه اجزا یا ویژگی‌های فضایی، محدود نشده و فرای آن عمل می‌کند. همچنین باید اشاره کرد که یکی دیگر از وجوه تمایز الگوی ارایه شده در این تحقیق با بسیاری از مدل‌ها و الگوها در تحقیقات مرتبط، بر محوریت معنای منحصر حاصل از نظام ساختاری خاص معطوف است. در تضاد با اعتقاد چامسکی و پیروان وی که قواعد دستوری خود را سینتکس محور معرفی کرده و در آن به عوامل معنایی توجه نمی‌کنند. همان‌طور که بیان شد، چامسکی معتقد است وفق به حضور نظام ساختارساز، معنا حاصل می‌شود. در صورتی که تعریف و تبیین این نظام در الگوی پیشنهادی، مستلزم ارزیابی عوامل معنایی و مشتقات آن مثل رفتار بوده و بر ارتباط آنها تأکید دارد. به عبارتی یکی از خصیصه‌های مهم نظریه نهایی این تحقیق، دلالت بر هم‌پوشانی دو مقوله معنا و رفتار و در نتیجه امکان بهره‌گیری از نگرش مهندسی معکوس برای پیش‌بینی معنای محیطی بر اساس تحلیل رفتار بروز یافته در محیط می‌باشد. در تضاد با تحقیقات پیشین که عمدتاً عوامل رفتاری و معنایی را از هم تمییز داده‌اند.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با نظر به تحقیقاتی که در گذشته به تطبیق فرآیندهای ساختاری طراحی محیطی با قواعد دستوری در حوزه‌های زبان و غیر زبان پرداخته‌اند و با هدف ارائه یک الگوی روان‌شناختی فراگیر انجام شده تا قادر به تبیین صحیح فرآیند ساختاری حصول معنای محیطی و تحقق حس مکان از مجرای فرآیند طراحی معماری باشد. لذا با یک نگرش سیستمی مدون، فرآیند مذکور را به صورت عمومی مد نظر قرار می‌دهد. در این راستا سعی شده تا با بهره‌گیری از روش‌شناسی کیفی از نوع پیمایشی تحت عنوان نظریه‌یابی زمینه‌ای ساخت‌گرا به توصیف، کاوش و نهایتاً ارایه نظریه پرداخته شود. نتایج پژوهش به ارایه طیف وسیعی از عوامل کالبدی در قالب سه دسته ویژگی‌های فضایی، فضا‌های عملکردی و متعاقباً قابلیت‌های محیطی منجر شد که دو مورد اول بر شکل‌گیری مورد سوم مؤثر واقع شده و از این طریق منتج به انگیزش کاربران و بروز رفتارهای متفاوت در آنان می‌شود. در رهیافت به پاسخ سوال تحقیق، تطبیق و جمع‌بندی یافته‌های حاصل از مرور ادبیات و تحلیل مصاحبه‌های صورت گرفته به ارایه برخی از مهم‌ترین این قابلیت‌ها و ویژگی‌های محیطی و پیش‌بینی همبستگی آنها در قالب یک الگوی فرآیندی انجامید. اساس الگوی پیشنهادی، بر گستره تغییرات در متغیر معنای محیطی و متعاقب آن حس مکان متناسب با میانجی‌گری متغیر ادراک و ساز و کار

- فلاحت، محمدصادق. (۱۳۸۵)، مفهوم حس مکان و عوامل شکل دهنده آن، نشریه علمی پژوهشی هنرهای زیبا، (۲۶): ۶۶-۵۷.
- کلی، راس، ال؛ وینترز، ادوارد و کوپر، کلیر، (۱۳۷۰). مبانی فلسفی و روانشناختی ادراک فضا، ت: آرش ارباب جلفایی (۱۳۸۴)، اصفهان: انتشارات خاک.
- مرتضوی، شهرناز. (۱۳۸۰). روان‌شناسی محیط، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- مطلبی، قاسم. (۱۳۸۰). روان‌شناسی محیطی: دانشی نو در خدمت معماری و طراحی شهری، نشریه علمی پژوهشی هنرهای زیبا، (۱۰): ۶۷-۵۲.
- مطلبی، قاسم. (۱۳۸۵). بازشناسی نسبت فرم و عملکرد در معماری، نشریه علمی پژوهشی هنرهای زیبا، (۲۵): ۶۴-۵۵.
- مطلبی، قاسم. (۱۳۹۴). کاربرد علوم رفتاری در طراحی و نقد فضا، جزوه کلاسی دوره دکتری تخصصی، تهران: گروه معماری دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه تربیت دبیر شهیدرجانی.
- نصیرسلامی، محمدرضا و سوهان‌گیر، سارا. (۱۳۹۲). راهکارهایی جهت ارتقا کیفیت اثر متقابل انسان و محیط بر یکدیگر با رویکرد روان‌شناسی محیط، نشریه علمی پژوهشی تحقیقات روان‌شناختی، (۱۹): ۳۱-۱۰.
- نوربرگ شولتز، کریستین. (۱۳۵۰). هستی، فضا و معماری، ت: محمدحسن حافظی (۱۳۵۳)، تهران: انتشارات تهران.
- نوری‌مطلق، علی. (۱۳۸۹). نقش راست‌مغزی - چپ‌مغزی در پدیداری و پایداری فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، فصلنامه تحقیقات فرهنگی، (۲): ۱۴۶-۱۲۳.
- Alexander, C., Ishikawa, S., Silverstein, M., Jacobson, M., Fiksdahl-King, I., & Angel, S. (1977). *A pattern language: towns, buildings, construction*. New York: Oxford University Press.
- Blumer, H. (1969). *Symbolic interactionism: perspective and method*. Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall.
- Bonaiuto, M., Aiello, A., Perugini, M., Bonnes, M., & Ercolani, A. P. (1999). Multidimensional perception of residential environment quality and neighbourhood attachment in the urban environment. *Journal of Environmental Psychology*, (19): 331-352.
- Buelinckx, H. (1993). Wren language of city church designs - a formal generative classification. *Environment and Planning B: Planning and Design*, (20): 645-676.
- Cagdas, G. (1996). A shape grammar: the language of traditional Turkish houses. *Environment and planning B, Planning and Design*, 23(4): 443-464.
- Canter, D. (1986). *Putting situations in their place foundations for a bridge between social and environmental psychology*. In Social behavior in context. A - Furnham (Eds.). London: Allyn & Bacon.
- Castello, M., & Botella, L. (2006). *Constructivism and educational psychology*. In The praeger handbook of education and psychology (Vol. 2). J. L. Kincheloe & R. A. Horn (Eds.).

- Jorgensen. ۲۱
- Stedman. ۲۲
- Scannell. ۲۳
- Gifford. ۲۴
- Lewicka. ۲۵
- Grounded Theory. ۲۶
- Contractivist. ۲۷
- Glaser. ۲۸
- Churchill. ۲۹
- Proshanski. ۳۰
- Ittelson. ۳۱
- Rivlin. ۳۲
- Behavioral Setting. ۳۳
- Dialectic. ۳۴
- Maslow. ۳۵
- Lang. ۳۶
- Affordance. ۳۷
- Gibson. ۳۸
- Tuan. ۳۹
- Relph. ۴۰
- Canter. ۴۱
- The Facet of Place. ۴۲
- Gustafson. ۴۳
- Shamai. ۴۴
- Schulz. ۴۵
- Morgan. ۴۶
- Venturi. ۴۷
- Lakoff. ۴۸
- Langacker. ۴۹
- Goldberg. ۵۰
- Minsky. ۵۱
- Schank. ۵۲
- Pinker. ۵۳
- Franck. ۵۴
- Gans. ۵۵
- Mood. ۵۶

فهرست منابع

- الکساندر، کریستوفر، (۱۹۷۹). معماری و راز جاودانگی، راه بی زمان ساختن، ت: مهرداد قیومی بیدهندی (۱۳۸۶)، ویرایش دوم، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- براتی، ناصر و سلیمان‌نژاد، محمد علی. (۱۳۹۰)، ادراک محرک‌ها در محیط کنترل شده و تأثیر جنسیت بر آن (نمونه مورد مطالعه: دانشجویان دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره))، نشریه علمی پژوهشی باغ نظر، (۱۷): ۳۰-۱۹.
- جوان فروزنده، علی و مطلبی، قاسم. (۱۳۹۰). مفهوم حس تعلق به مکان و عوامل تشکیل‌دهنده آن، فصل‌نامه علمی پژوهشی هویت شهر، (۸): ۳۷-۲۷.
- سلطانی، مهرداد؛ منصوری، سید امیر و فرزین، احمد علی. (۱۳۹۱)، تطبیق نقش الگو و مفاهیم مبتنی بر تجربه در فضای معماری، نشریه علمی پژوهشی باغ نظر، (۲۱): ۱۴-۳.
- علی‌الحسابی، مهرا؛ رضازاده، راضیه و چریگو، نصیبه. (۱۳۹۶)، ارایه مدل مفهومی معنای مکان و شاخص‌های تداوم آن (تحلیل پدیدارشناسانه تفسیری تجربیات زیسته افراد)، نشریه علمی پژوهشی باغ نظر، (۵۲): ۲۶-۱۷.

Westport, CT: Praeger.

- Charmaz, K. (2000). *Grounded theory: objectivist and constructivist methods*. In *Handbook of qualitative research*. N. K. Denzin & Y. S. Lincoln (Eds.). London: Sage.
- Ching, F.D.K. (1979). *Architecture: form, space and order*. New York: Van Nostrand Reinhold.
- Chomsky, N. (1957). *Syntactic structures*. The Hague: Mouton.
- Chomsky, N. (1969). *Aspects of the theory of syntax*. Chicago: MIT Press.
- Csikszentmihalyi, M. (1975). *Beyond boredom and anxiety*. San Francisco: Jossey-Bass.
- Csikszentmihalyi, M. (1996). *Creativity: flow and the psychology of discovery and invention*. New York: Harper Collins.
- Franck, K. A. (1984). *Exorcising the ghost of physical determinism*. *Environment and Behavior*, (16): 411-435.
- Furniss, D., Blandford, A. & Curzon, P. (2011). *Confessions from a grounded theory Ph.D: experiences and lessons learnt*. CHI 2011 Conference Proceedings: 113-122.
- Gans, H. J. (1968). *The effect of a community on its residents*. In *People and plans*. H. J. Gans (Eds.). New York: Basic Books.
- Gibson, J. J. (1977). *The theory of affordances*. In *Perceiving, acting, and knowing*. R. Shaw & J. Bransford (Eds.). New Jersey: Lawrence Erlbaum Associates.
- Gifford, R. (2014). *Environmental psychology matters*. *Annual Review of Psychology*, (65): 541-579.
- Glaser, B. G., & Strauss, A. L. (1967). *The discovery of grounded theory: strategies for qualitative research*. Chicago: Aldine.
- Gosling, S. D., Gifford, R., & Mccuan, L. (2014). *Environmental perception and interior design*. *The Body, Behavior, and Space*, (242): 278-290.
- Gustafson, P. (2001). *Meaning of place: every day experience and theoretical conceptualization*. *Journal of Environmental Psychology*, (21): 5-16.
- Gustafson, P., & Hertting, N. (2016). *Understanding participatory governance: an analysis of participants' motives for participation*. *American Review of Public Administration*: 1-17.
- Hidalgo, C., & Hernandez, B. (2001). *Place attachment: conceptual and empirical questions*. *Journal of Environmental Psychology*, (21): 273-281.
- Hillier, B. & Hanson, J. (1984). *The social logic of space: a configurational theory of architecture*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hillier, B. (1996). *Space is the machine*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Ittelson, W. H., Prochansky, H. M., Rivlin, G., & Winkel, G. H. (1974). *An introduction to environmental psychology*. New York: Holt, Rinehart and Winston.
- Jaskiewicz, M. (2015). *Place attachment, place identity and aesthetic appraisal of urban landscape*. *Polish Psychological Bulletin*, 46(4): 573-578.
- Jorgensen, B., & Stedman, R. (2001). *Sense of place as an attachment: lakeshore owners' attitudes toward their properties*. *Journal of Environmental Psychology*. (21): 233-248.
- Knight, T. W. (1981). *The forty-one steps: the languages of Japanese tearoom designs*. *Environment and Planning B: Planning and Design*, (8): 97-114.
- Kress, G., & Van Leeuwen, T. (2002). *Colour as a semiotic mode: notes for a grammar of colour*. *Visual Communication*, (1): 343-368.
- Lang, J. (1980). *The built environment and social behavior: architectural determinism re-examined*. *Via*, (4): 146-153.
- Le Corbusier, (1923/2007). *Toward an architecture*. Translated by J. Goodman. Los Angeles: Getty Research Institute.
- Lewicka, M. (2011). *On the varieties of people's relationships with Places: hummon's typology revisited*. *Environment and Behavior*, 43(5): 676-709.
- Lewicka, M. (2011). *Place attachment: how far have we come in the last 40 years?* *Journal of Environmental Psychology*, (31): 207-230.
- Lewicka, M. (2011). *Place inherited or place discovered? agency and communion in people-place bonding*. *Studies in Psychology*, 34(3): 261-274.
- Lewicka, M. (2014). *In search of roots*. In *Place attachment: advances in theory, methods and applications*. L. C. Manzo & P. Devine-Wright (Eds.). Routledge.
- Lyons, J. (1970). *Chomsky*. In *Fontana modern masters*. F. Kermod (Eds.). London: Fontana.
- Manzo, L. C. (2003). *Beyond house and haven: toward a revisioning of emotional relationships with place*. *Journal of Environmental Psychology*, (23): 47-61.
- Manzo, L. C., & Perkins, D. D. (2006). *Finding common ground: the importance of place attachment to community participation and planning*. *Journal of Planning Literature*, 20 (4): 335-350.
- March, L. (1999). *Architectonics of proportion: a shape grammatical depiction of classical theory*. *Environment and Planning B: Planning and Design*. 26(1): 100-91.
- Maslow, A. H. (1954). *Motivation and personality*. New York: Harper & Row.
- Mayall, K., & Hall, G. B. (2005). *Landscape grammar 1: spatial grammar theory and landscape planning*. *Environment and Planning B: Planning and Design*, (32): 895-920.
- Mayall, K., & Hall, G. B. (2007). *Landscape grammar 2:*

implementation. *Environment and Planning B: Planning and Design*, (34): 28-49.

- Morgan, P. (2010). Towards a developmental theory of place attachment. *Journal of Environmental Psychology*, (30): 11-22.
- Najafi, M., & Kamal M. S, M. (2012). The concept of place attachment in environmental psychology. *Sustainable Architecture*, (45): 7635-7641.
- Palladio, A. (1570). *I quattro libri dell'architettura* (The four book on architecture). Translation by I. Ware (1738).
- Pallasmaa, J. (2005). *The eyes of the skin: architecture and the senses*. Chichester UK: Wiley Academy.
- Pidgeon, N., & Henwood, K. (1996). Grounded theory: practical implementation. In *Handbook of qualitative research and methods for psychology and the social sciences*. J. T. E. Richardson (Eds.). Oxford: Wiley.
- Pinker, S. (2000). *Words and rules: the ingredients of language*. New York: Perennial.
- Proshansky, H. M., Itelson, W., & Rivlin, L. G. (1970). *Environmental psychology: man and his physical setting*. New York: Holt, Rinehart and Winston.
- Raskin, J. D. (2002). *Constructivism in psychology: personal construct psychology, radical constructivism, and social constructivism*. In *Studies in meaning: exploring constructivist psychology*. J. D. Raskin & S. K. Bridges (Eds.). New York: Pace University Press.
- Relph, E. (1976). *Place and placelessness*. London: Pion.
- Rollo, J. (1995). Triangle and t-square: the windows of Frank Lloyd Wright. *Environment and Planning B: Planning and Design*, (22): 75-92.
- Russ, S. W. (1993). *Affect and creativity: the role of affect and play in the creative process*. NJ: Lawrence Erlbaum.
- Sass, L. (2007). A Palladian construction grammar – design reasoning with shape grammars and rapid prototyping. *Environment and Planning B: Planning and Design*, (34): 87-106.

- Scannell, L., & Gifford, R. (2010). Defining place attachment: a tripartite organizing framework. *Journal of Environmental Psychology*, (30): 1-10.
- Scannell, L., & Gifford, R. (2017). The experienced psychological benefits of place attachment. *Journal of Environmental Psychology*, (51): 256-269.
- Shamai, S. (1991). Sense of place: an empirical measurement. *Israel Geoforum*, (22): 347-358.
- Shin, H. (1996). *Pythagorean number theory and proportional design in the second book of Andrea Palladio's I quattro libri dell'architettura*. Ph.D. Dissertation. Department of Architecture (Design and Computation), University of California. Los Angeles.
- Steadman, P. (2004). *Guest editorial. Environment and Planning B: Planning and Design*, 31: 483 – 486.
- Stiny, G. (1975). *Pictorial and formal Aspects of shape and shape grammars: on computer generation of aesthetic objects*. Basel und Stuttgart: Birkhäuser Verlag.
- Stiny, G. (1980). *Introduction to shape and shape grammars*. *Environment and Planning B*, 7: 343-351.
- Stiny, G. (1985). Computing with form and meaning in architecture. *Journal of Architectural Education*, 39(1): 7-19.
- Stiny, G. (2006). *Shape: talking, seeing, and doing*. London: MIT Press.
- Stiny, G., & Gips, J. (1972). *Shape grammars and the generative specification of painting and sculpture*. In *Information processing 71*. C. V. Freeman (Eds.). Amsterdam: North-Holland: 1460-1465.
- Stiny, G., & Mitchell, W. J. (1978). *The Palladian grammar*. *Environment and Planning B*, (5): 5-18.
- Thomas, L. (1993). *Beginning syntax*. Oxford UK: Blackwell.
- Tuan, Y. F. (1974). *Topophilia*. Englewood Cliffs: Prentiss-Hall.
- Venturi, R. (1966). *Complexity and contradiction in architecture*. New York: The Museum of Modern Art.

COPYRIGHTS

Copyright for this article is retained by the author(s), with publication rights granted to the Bagh-e Nazar Journal. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).



نحوه ارجاع به این مقاله

رضایی، حسین، کرامتی، غزال و دهباشی شریف، مزین و نصیرسلامی، محمدرضا. ۱۳۹۷. تبیین الگوهای فرآیند روان‌شناختی حصول معنای محیطی و تحقق حس مکان با تمرکز بر نقش واسط ادراک. *باغ نظر*, ۱۵ (۶۵): ۴۹-۶۶.

DOI: 10.22034/bagh.2018.74083

URL: http://www.bagh-sj.com/article_74083.html

